

ایالات متحده آمریکا جمهوری اسلامی را

به میزبانی اعضا شبکه القاعده

و بمب گذاری در عربستان متهم کرد

● تونی بلر: ایران نباید به اعضای القاعده پناه دهد

گزارش‌های رسیده از واشنگتن حاکی از این است که دولت آمریکا در اعتراض به ایران، مسدود کردن میان دیپلمات‌های دو کشور را که از چندی قبل با حمایت سازمان ملل متحد در ژنو آغاز شده بود، متوقف کرده است. آمریکا یکی از مظنون هستند که بمب گذاری در ریاض پایتخت عربستان که به کشته شدن ۳۴ نفر، از جمله چند آمریکایی انجامید، توسط شخصی مصری به نام سیف‌العدل، که برخی او را شخص شماره ۳ القاعده معرفی می‌کنند رهبری شده است. ایران همواره منکر حمایت یا میزبانی از اعضای شبکه القاعده شده است. مقام‌های آمریکایی می‌گویند ایران پس از فروپاشی حکومت طالبان در افغانستان که پایگاه و حامی اصلی القاعده محسوب می‌شد، به اعضای فراری این

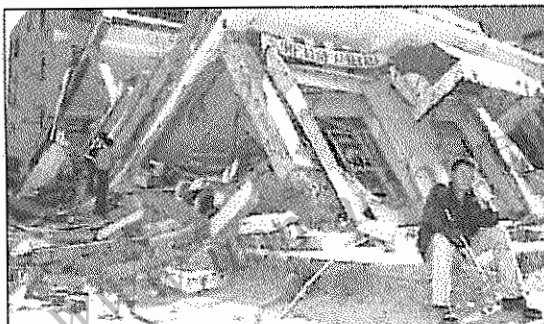
گروه پناه داده است و اکنون مشکوک هستند که سیف‌العدل در ایران بسر می‌برد. از سوی دیگر، مقام‌های عربستان سعودی نیز اگرچه ظن مشابهی نسبت به نقش سیف‌العدل در بمب‌گذاری هفته قبل ریاض دارند اما در مورد نقش واقعی او در عملیات و محل مخفی شدنش نظر قطعی نداده‌اند. به این دلیل آمریکا مذاکراتی را که با جمهوری اسلامی آغاز کرده بود، قطع کرد. این مذاکرات اگرچه بسیار محتاطانه و در محلی بی طرف (ژنو - سوئیس) انجام می‌شد، اما حساسیت‌های زیادی در هر دو کشور به وجود آورده بود.

تونی بلر، نخست وزیر بریتانیا نیز در جریان یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: «بریتانیا به طور مشخص به ایران اعلام کرده است که این کشور نباید به اعضای شبکه القاعده پناه دهد». بلر این سخنان را یک روز پس از طرح اتهام‌های تازه آمریکا علیه ایران که مدعی شده اعضای القاعده از داخل خاک ایران عملیات بمب‌گذاری روز ۱۲ مه در ریاض، پایتخت عربستان را هدایت کرده‌اند، مطرح کرده است. بلر در جمع خبرنگاران گفت: ما به طور مشخص به دولت ایران گفته‌ایم که پناه دادن به اعضای القاعده به هیچ وجه قابل قبول نیست. نخست وزیر بریتانیا گفت: چیزی که رفته رفته در سراسر دنیا پذیرفته شده این است که کشورهای که به تروریست‌ها پناه دهند در روابط بین‌المللی جایگاه جدی نخواهند داشت. وی گفت: ما شدیداً امیدواریم که اگر آنها (ایران) واقعا به اعضای

فیلتر گذاری بر سایت‌های اینترنتی

شرکت مخابرات جمهوری اسلامی با نصب فیلتر دسترسی به تعداد زیادی از سایت‌های اینترنتی را برای کاربران غیر مسکن کرد. بنا به مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی کمیته‌ای سه نفره، متشکل از نمایندگان وزارتخانه‌های اطلاعات، ارشاد و سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی، وظیفه بررسی سایت‌های اینترنتی و انتخاب سایت‌هایی که باید مسدود شوند را به عهده دارند و این کمیته در نخستین گام انجام مسئولیت خود، فهرستی از سایت‌های اینترنتی را تهیه کرد و از شرکت مخابرات خواست تا این سایت‌ها را مسدود کنند. در میان سایت‌های

در زلزله الجزایر بیش از ۲۰۰۰ نفر کشته شدند



اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

فیلتر گذاری جمهوری اسلامی

بر سایت‌های اینترنتی

نقض گستاخانه حقوق بشر است

اخیراً شرکت مخابرات جمهوری اسلامی بر اکثر سایت‌های سیاسی و تعدادی دیگر از سایت‌های اینترنتی فیلتر گذاشته است. تا مراجعه کنندگان به این سایت‌ها در ایران را از جریان آزاد اخبار و اطلاعات محروم کند. این ممنوعیت و فیلتر گذاری تقریباً تمام سایت‌های احزاب سیاسی، بسیاری از نشریات سیاسی و خبری، و برخی نشریات اینترنتی ویژه، همچون نشریات زنان، را شامل می‌شود. کمیته‌ای مرکب از نمایندگان وزارت اطلاعات، وزارت ارشاد و سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی تصمیم‌گیری در مورد سایت‌هایی را که فیلتر گذاری شده و یا خواهند شد، به عهده دارد.

در عصر اطلاعات، در زمانه‌ای که جهان از نظر مبادله اطلاعات هر چه بیشتر به دهکده‌ای کوچک تبدیل شده است، این اقدام ارگانه‌های دولتی جمهوری اسلامی ایران از زمره گستاخانه‌ترین و عقب‌مانده‌ترین و توأماً عبث‌ترین حرکاتی است که در دوران اخیر در محدودیت انتقال اطلاعات آزاد اخبار و اطلاعات و دسترسی ایرانیان به منابع اطلاعاتی برداشته شده است. این اقدام، که تلاش می‌شود بی سروصدا هم پیش برده شود، نقض آشکار و گستاخانه حقوق بشر و پایمالی حق مسلم شهروندان ایرانی برای برخورداری از آزادی بیان و اندیشه است.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) به این اقدام شدیداً معترض است. برای جلب توجه افکار عمومی در ایران و نهادها و سازمان‌های بین‌المللی و دولتی به این اقدام ضد حقوق بشری حاکمان بر کشورمان و برای اعتراض علیه آن باید با تمام قوا خواهد کوشید.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۲ - ۲۰ می ۲۰۰۳

دکتر حسین عظیمی

استاد برجسته اقتصاد درگذشت

در روز ۱۸ اردیبهشت دکتر حسین عظیمی استاد توانمند و برجسته اقتصاد در دانشگاه‌های ایران در تهران درگذشت. درگذشت دکتر عظیمی در میان جمعی از فرهیختگان کشور و یاران هم‌دوره و همکاران وی اندوه فراوانی برانگیخت و به همین مناسبت مجالس یادبود

در این شماره

علیه تفرقه، علیه تحریف

برای اتحاد، برای حقیقت

ماشاءالله سلیمی
در صفحه ۷

سخنی چند در مورد جنبش کردستان

سیامک - شی
در صفحه ۷

منازعات حاد سیاسی و اجتماعی

بازتاب تضادهای بنیادین در ساختار کشور است

دکتر حسین عظیمی
در صفحه ۸

در نقد بیانیه اصلاح طلبان و ملی مذهبی‌ها

چرا دل سوزاندن برای جمهوری اسلامی؟

● جوهر سیاست حاکم بر بیانیه در یک کلام، دل‌سوزاندن برای نظامی است

که تاریخ مصرف آن به سر رسیده است

● هر کس سر نوشت خود را با این نظام گره بزند، به پای خود سنگی می‌بندد

که با سرعتی فزاینده به سوی پرتگاه در حرکت است

محدود می‌کند. این بیانیه از سوی محافل سیاسی، به عنوان اعلام پلاتفرم ائتلاف تازه‌ای از نیروها قلمداد شد که عناصر درون و پیرامون و بیرون حکومت را در بر می‌گیرد، از جنبه مشارکت و سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی گرفته تا نهضت آزادی ایران. البته از

هفته گذشته در تهران بیانیه‌ای به امضای شماری از شخصیت‌های اصلاح طلب و ملی مذهبی انتشار یافت که در آن، صادرکنندگان بیانیه خواسته‌های خود از رهبران حکومت را آورده‌اند. کلام و محتوی و لحن بیانیه به گونه‌ای است که حمایت از آن را تنها به نیروهای مذهبی

نامه ۱۲۷ تن از نمایندگان مجلس به خامنه‌ای

● اگر جام زهری باید نوشید قبل از آن‌که کیان نظام و مهم‌تر از آن، استقلال

و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود

● خامنه‌ای: این‌گونه سخنان نتیجه روحیه ترس و عجز

و نشناختن عظمت انقلاب اسلامی است!

ادامه در صفحه ۲

فروپاشی، سر نوشت محتوم جمهوری اسلامی

در صفحه ۳

سرمقاله

تماس‌های جمهوری اسلامی و آمریکا

قطع و وصل می‌شود

محاصره - مذاکره - معامله؟

علیرغم تداوم دشمن‌گویی خامنه‌ای و سایر سران حکومت به آمریکا، در هفته‌های اخیر نشانه‌هایی دیده شد که حاکی از تمایل و اقدام عملی حکومت به مذاکره و معامله با ایالات متحده بود. نخست، هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت، پیشنهاد برگزاری رفراندوم در مورد برقراری رابطه با آمریکا را داد و سپس فاش شد که نمایندگان ایالات متحده و جمهوری اسلامی در ژنو گفتگو می‌کنند. وقتی برای حکومتی‌ها مسجل شده که دیگر جای حاشا نمانده است، دولت جمهوری اسلامی وقوع تماسها در ژنو را تأیید کرد و البته افزود که مذاکرات در باره اوضاع عراق و افغانستان بوده است نه احیای روابط دوجانبه.

هفته گذشته خبر رسید دولت آمریکا، ظاهراً خشمگین از گزارش‌هایی مبنی بر حضور برخی عناصر مشر القاعده در ایران، گفتگوهای ژنو را قطع کرده است. دانلد رامسفلد وزیر دفاع دولت بوش که نیروهای تحت فرمانش همین دو هفته پیش از سیاست مسلح نگه داشتن مجاهدین خلق به خلع سلاح کامل آنان روی آوردند و باعث خشونتی جمهوری اسلامی شدند، هفته پیش گفت شواهد انکارناپذیری حاکی از حضور افراد القاعده در ایران وجود دارد. به دنبال این اظهارات، مقامات جمهوری اسلامی برای تکذیب این گزارش‌ها به جنب و جوش افتادند و در رسانه‌ها آمد که وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی به هیات دولت گزارش داده است ۵۰۰ عنصر مشکوک به ارتباط با القاعده از ایران اخراج شده‌اند. از این خبر معلوم نشد که آخر این عناصر، چه هنگام خاک ایران را ترک کرده‌اند.

آنچه موقعیت سیاست خارجی و منطقه‌ای جمهوری اسلامی را پیش از پیش دشوار کرده است، این است که دولت عربستان سعودی پس از وقوع انفجارهای اخیر در ریاض، از حکومت ایران پیرامون دخالت احتمالی افراد مقیم ایران در طراحی این حوادث ترورستی، توضیح خواسته است. همین که ریاض علناً چنین سئوالی از تهران

نامه ۲۷ اتن از نمایندگان مجلس به خامنه‌ای

در این نامه آمده است: آنچه ما را بر آن داشت تا بدین صورت مصدق اوقات شویم حساسیت شرایط، فرصت اندک و بزرگی خطر است که پیش روی کشور است و با کمال تاسف نخواستار خیرخواهانه و پیشنهادهای آرام و مکتوم ما در سال‌های گذشته رد به جایی نبرده است. پس اجازه دهید بر مبنای وظیفه شرعی و قانونی خود و تعهد و مسئولیتی که در برابر خدا و مردم داریم، آنچه را به خیر و صلاح همه می‌دانیم با حضرت تعالی، که بر اساس قانون اساسی، یعنی میثاق ملی همه ما شخص اول کشور هستیم در میان بگذاریم، به آن امید که این خیرخواهی منشا آثار و برکات برای نظام باشد.

شاید در تاریخ پر فراز و نشیب معاصر ایران، هیچ زمانی را به حساسیت امروز نتوان یافت. تنها با تسامح می‌توان وضعیت ایران را در زمان اشغال در جنگ جهانی دوم و یا پیش از پذیرش قطعنامه ۵۹۸ با وضع کنونی قابل مقایسه دانست که در اولی با قطع هرگونه امید در داخل، عامل خارجی سرنوشته کشور را رقم زد و در برهه دوم اراده و تدبیر و دوراندیشی حضرت امام خمینی و اتکای به مردم کشور را نجات داد. اما شاید دوره کنونی از این لحاظ بی‌مانند باشد که شکاف‌های سیاسی و اجتماعی با تهدید خارجی و برنامه آشکار دولت ایالات متحده آمریکا (به عنوان قدرتی که در برابر خود مانعی نمی‌بیند) برای تغییر نقشه ژئوپولیتیک منطقه همزمان شده و نظام ناچار به کنش و واکنش در برابر این برنامه است.

آنچه ما می‌فهمیم این است که مسئولان باید صادقانه از مردم در قبال همه قصورهای سوء تدبیرها پوزش بخواهند و البته این عذرخواهی شکست و عقب‌نشینی از مواضع اصولی نیست، بلکه نشانه فروتنی و بزرگواری است. تعظیم به مردم خود سبب جلوگیری از کرنش به بیگانگان می‌شود.

نویسندگان نوشته‌اند: اگر جام زهری باید نوشید قبل از آن که کیان نظام و مهم‌تر از آن، استقلال و تمامیت ارضی کشور در مخاطره قرار گیرد باید نوشیده شود و بی‌تردید این برخورد خردمندانه و متواضعانه، از سوی ملت با همان پاداشی مواجه می‌شود که امام عزیز راحل روبرو شد. این اقدام نشانه تدبیر، دوراندیشی، مصلحت‌جویی، خیرخواهی و توفیق الهی است و البته نشانه این تغییرات در پیش باید با علانی در منش و روش همراه باشد. باید در چهره‌ها و یا حداقل رفتار نهادهای اجتماعی و بی‌طرف تغییرات اساسی پدید آورد. شورای نگهبان، قوه قضاییه، صدا و سیما و همه نهادهایی که ملت نقش مستقیمی در انتخاب مسئولان آنها ندارند، باید واقعا بی‌طرفانه رفتار کنند که متأسفانه امروز چنین رویکردی مشاهده نمی‌شود.

در بخشی از نامه آمده است: امروز شورای نگهبان به عنوان بزرگترین مانع فرار راه مجلس با توسل به تفسیرهایی عجیب و احتجاجاتی غریب، متأسفانه موجبات وهن و بی‌اعتباری شرع و قانون اساسی را فراهم ساخته است. مفسران قانون اساسی چنان بی‌پروا به تفسیر برخی از اصول قانون اساسی می‌پردازند (به عنوان نمونه اختیارات بی‌حد و حصر برای رهبری) گویی همه شرع و قانون اساسی تنها یک اصل است. بی‌تردید اگر در پنجاه و هشت فرآیند، چنین تفسیرهایی از قانون اساسی مطرح می‌شد، سرنوشته نظام ما چیز دیگر بود. اگر مردم و مجلس و دولت و همه نهادهای هیچ هستند و تمرکز اصلی قدرت و منشا همه اعمال در یک اصل است و به قول آقایان اصل یکصد و ده قانون اساسی، تنها کف اختیارات رهبری است، آیا بهتر نیست برای همیشه با صداقت و صراحت تکلیف مردم را روشن کنیم و از این همه دوگانگی‌ها، شعار دادن‌ها و افزودن صفت و قید بر کلمات معناداری چون مردم‌سالاری و آزادی، رهایی یابیم؟ و اگر غیر از این است، که قطعاً چنین است و روش و منش امام نیز موید ابطال نظریه فوق است، پس چرا نباید با این رفتارهای فروکارنده اعتبار و شان نظام و اعتماد عمومی جدا مقابله کرد؟ تصریح دارد که اکنون فرصت مناسبی آزمون همگان فراهم است. دو لایحه مصوب مجلس همه ما را در ادعاهای خود خواهد آزمود.

انتخابات آزاد و جلوگیری از نقض قانون اساسی دو مبنای محوری هر حکومت مردم‌سالار است. نمی‌توان برای مردم عراقی فرآیندوم را تجویز کرد و از تریبون نماز جمعه خواستار انتخابات آزاد در آن کشور شد، ولی مردم خودمان را از این حق مسلم محروم کرد. البته پس از انتخابات آزاد و تضمین حقوق منتخبین ملت به خصوص رئیس جمهور و در اجرای قانون اساسی باید موانع مصنوعی بر سر راه فعالیت قانونی و آزاد آنها را نیز برطرف کرد.

در بخش پایانی نامه نوشته شده است: امروز از سوی برخی از محافل جهانی زرمه‌هایی مبنی بر فرآیندوم به عنوان حربه اصلی تغییر نظام‌های منطقه ما شنیده می‌شود؛ روندی که معمولاً جامعه جهانی نیز اگر از آن حمایت نکند، در برابر آن ساکت می‌نشیند. ما اگر چه مبنای مشروعیت هر گونه تصمیم درباره نظامها را صرفاً اراده ملی و رای مردم کشورها می‌دانیم، در عین حال بهترین شیوه مواجهه با چنین ترفندهایی را نه ایجاد جامعه‌ای تک‌صدایی و تشدید روشهای اقتدارگرایانه و مرعوب‌کننده، بلکه آشتی با مردم و استقرار و تسکین به روند مردم‌سالاری واقعی و ارائه الگوی عملی سازگار با حریت و کرامت شهروندان، از جانب حکومت می‌دانیم. اگر چنین قرارت و تفسیری از جمهوری اسلامی حاکم شود، حتی اگر بارها از مردم همه‌پرسی شود همچون ابتدای انقلاب با دل و جان به جمهوری اسلامی رای خواهند داد. به اعتقاد ما در شرایط کنونی انتخاب چنین رویکردی در اختیار شماست. از خداوند متعال می‌خواهیم که ما را بر صراط مستقیم بدارد و نیت‌های ما را خالص کند و عاقبت امر همه را خیر گرداند.

به دنبال انتشار بیانیه فوق، خامنه‌ای طی سخنانی که در دیدار با اعضای ستاد بزرگداشت خمینی ایراد کرد، طرح مسائل مطروحه در نامه نمایندگان مجلس را «نتیجه ضعف و روحیه ترس» عنوان کرد. وی گفت: ... کسانی که مدعی بحران مشروعیت هستند باید پاسخ دهند که اگر نظام جمهوری اسلامی ایران که متکی بر آرای مردم و اعتقادات آنان است، مشروعیت ندارد پس کدام یک از نظام‌های کشورهای منطقه و جهان مشروعیت دارند؟

وی این‌گونه سخنان را نتیجه روحیه ترس و عجز و نشناختن عظمت انقلاب اسلامی دانست و اضافه کرد: استبداد انقلاب اسلامی و اندیشه‌های امام به لایق نقاط عالم رسیده است که استقبال پرشور از رئیس جمهور در لبنان نمونه‌ای از ارادت مسلمانان منطقه و جهان به انقلاب اسلامی و امام خمینی است.

ایالات متحده آمریکا جمهوری اسلامی را به میزبانی

اعضا شبکه القاعده و بمب‌گذاری در عربستان متهم گرد

دولت انگلیس که مخالف طرح پنتاگون هستند، اظهار داشته‌اند که این طرح باعث انزوای و تضعیف اصلاح‌طلبان اطراف رییس جمهور ایران می‌شود. در پایان گزارش روزنامه گاردین آمده است: وزیر خارجه انگلیس که تاکنون چندین بار به تهران سفر کرده است، معتقد است حضور اتحادیه اروپا و انگلیس در ایران باعث تعدیل نگرش ایران نسبت به غرب شده است؛ اما به نظر می‌رسد طی هفته‌های آینده این سیاست اروپا تحت فشارهای آمریکا قرار بگیرد.

بازداشت‌اعلامی‌انفجارها
جمهوری اسلامی ایران، واشنگتن را از بازداشت تعدادی از اعضای احتمالی شبکه تروریستی القاعده آگاه کرد. به گزارش سرویس بین‌الملل اینستا، هنوز مشخص نیست که افراد دستگیر شده همان کسانی باشند که آمریکا آنها را عوامل انفجارهای ریاض می‌داند. به نوشته روزنامه القدس العربی چاپ لندن، این پیام از طریق انگلیس که دارای روابط دیپلماتیک با تهران است، به واشنگتن رسید است.

برخی گزارش‌ها نیز حاکی است «اخضر ابراهیمی» در دیدار با مسئولان ایرانی در ژنو، این پیام را دریافت کرده است. وی از مسئولان بلندپایه سازمان ملل متحد است. قرار بود «زلماهی خلیل‌زاده» نماینده ویژه ریاست جمهوری آمریکا در امور افغانستان، عراق و ایران به جای ابراهیمی این پیام را دریافت کند اما وی از حضور در ملاقات خود داری کرد.

روزنامه «الحیات» چاپ لندن نیز در شماره امروز خود به نقل از خزانی وزیر امور خارجه برای تغییر حکومت در ایران اقدامات عملی از جمله راه‌اندازی رسانه‌های ضد دولت ایران و هم چنین اقدامات غیرعقلی از جمله حمایت از سازمان مجاهدین خلق انجام شده است.

پیشناه تغییر رژیم در ایران داه
در پی طرح انتشار خبرهایی مبنی بر حضور اعضای القاعده در ایران، وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) پیشنهاد داد که سیاست تغییر رژیم در ایران پیگیری شود. روزنامه گاردین با منابره این خبر نوشت: این در حالی است که وزارت امور خارجه آمریکا و دولت انگلیس، مخالف این طرح هستند. در طرح پنتاگون پیشنهاد شده است که برای تغییر حکومت در ایران اقدامات عملی از جمله راه‌اندازی رسانه‌های ضد دولت ایران و هم چنین اقدامات غیرعقلی از جمله حمایت از سازمان مجاهدین خلق انجام شده است.

وزارت خارجه آمریکا و

ادامه از صفحه اول
القاعده پناه داده‌اند، هرچه زودتر آنها را تحویل دهند زیرا این افراد بسیار خطرناک و شرور هستند.

ریچارد باوچر، سخنگوی وزارت خارجه آمریکا نیز گفت: ما در هفته جاری به روشنی به ایران گفتیم که اعتقاد داریم اعضای القاعده در آن کشور هستند و ایران باید به تعهدات بین‌المللی خود در این مورد عمل کند.

پیشتر نیز دونالد رامسفلد، وزیر دفاع آمریکا گفته بود: شکی در مورد حضور اعضای ارشد القاعده در ایران وجود ندارد. در ضمن آنها سرگرم فعالیت نیز هستند.

در همین حال، عبدالله رمضان‌زاده، سخنگوی دولت ایران، گفت: هر کس یا هر سازمان امنیتی خارجی که اطلاعاتی از حضور هر عنصر مشکوک به ارتباط با القاعده در ایران دارد، چنانچه این اطلاعات را در اختیار ما قرار دهد، به سرعت نسبت به طرد این عناصر از کشور اقدام خواهیم کرد.

پیش از این نیز سایر مقام‌های ایران از جمله وزارت خارجه ایران، حضور اعضای القاعده در ایران یا پناه‌دادن ایران به آنها را تکذیب کرده بودند.

پیشناه تغییر رژیم در ایران داه
در پی طرح انتشار خبرهایی مبنی بر حضور اعضای القاعده در ایران، وزارت دفاع آمریکا (پنتاگون) پیشنهاد داد که سیاست تغییر رژیم در ایران پیگیری شود. روزنامه گاردین با منابره این خبر نوشت: این در حالی است که وزارت امور خارجه آمریکا و دولت انگلیس، مخالف این طرح هستند. در طرح پنتاگون پیشنهاد شده است که برای تغییر حکومت در ایران اقدامات عملی از جمله راه‌اندازی رسانه‌های ضد دولت ایران و هم چنین اقدامات غیرعقلی از جمله حمایت از سازمان مجاهدین خلق انجام شده است.

وزارت خارجه آمریکا و

فراموش کرده است. تونی بلر

نخست وزیر بریتانیا که همواره نزد دولت ایالات متحده به سود جمهوری اسلامی شفاعت می‌کرد، هفته گذشته با هشدار رامسفلد به ایران در مورد عواقب پناه‌دادن به القاعده همراه شد. بدین ترتیب در هر سه کشور اصلی اتحادیه اروپا یعنی آلمان، فرانسه و بریتانیا، جمهوری اسلامی متحمل شکست‌های دیپلماتیک شده است. مضافاً بر اینست که هفته گذشته روسیه، فرانسه و آلمان در شورای امنیت ملل متحد به قطعنامه پیشنهادی آمریکا برای رفع تحریمها علیه عراق رای دادند و بدین ترتیب، گام اول برای آشتی میان این سه کشور و آمریکا برداشته شد. روسیه به سهم خود با امضای قرارداد سه جانبه با آذربایجان و قزاقستان، بدون اعتنا به اعتراضات جمهوری اسلامی در قبال خیزر را با این دو کشور تقسیم کرده است. مقامات روسیه دیگر از معامله هسته‌ای خود با جمهوری اسلامی دفاع جاناته‌ای نمی‌کنند و زمزمه‌هایی در وزارت روس شنیده می‌شود که حاوی ابراز نگرانی از نیت هسته‌ای ایران است.

همه این شواهد، موید این فراموشی است. تونی بلر نخست وزیر بریتانیا که همواره نزد دولت ایالات متحده به سود جمهوری اسلامی شفاعت می‌کرد، هفته گذشته با هشدار رامسفلد به ایران در مورد عواقب پناه‌دادن به القاعده همراه شد. بدین ترتیب در هر سه کشور اصلی اتحادیه اروپا یعنی آلمان، فرانسه و بریتانیا، جمهوری اسلامی متحمل شکست‌های دیپلماتیک شده است. مضافاً بر اینست که هفته گذشته روسیه، فرانسه و آلمان در شورای امنیت ملل متحد به قطعنامه پیشنهادی آمریکا برای رفع تحریمها علیه عراق رای دادند و بدین ترتیب، گام اول برای آشتی میان این سه کشور و آمریکا برداشته شد. روسیه به سهم خود با امضای قرارداد سه جانبه با آذربایجان و قزاقستان، بدون اعتنا به اعتراضات جمهوری اسلامی در قبال خیزر را با این دو کشور تقسیم کرده است. مقامات روسیه دیگر از معامله هسته‌ای خود با جمهوری اسلامی دفاع جاناته‌ای نمی‌کنند و زمزمه‌هایی در وزارت روس شنیده می‌شود که حاوی ابراز نگرانی از نیت هسته‌ای ایران است.

همه این شواهد، موید این

تماسهای جمهوری اسلامی و آمریکا

قطع و وصل می‌شود

محاصره - مذاکره - معامله؟

ادامه از صفحه اول

می‌کند، لطمه بزرگی به جمهوری اسلامی است و نشان می‌دهد عربستان سعودی که در یکی دو سال اخیر حاضر به حمایت از فشارهای آمریکا بر جمهوری اسلامی نبود، در ملاعام نسبت به صحت ادعاهای تهران مبنی بر پناه‌دادن به القاعده ابراز تردید می‌کند. این، یک چرخش در سیاست عربستان است که دولت خاتمی در سالهای اخیر با تلاش بسیار کوشیده بود لاقلاً بیطرفی آن را جلب کند.

در هفته گذشته همچنین در کنگره آمریکا سناتور براون یک خواهان گام برداشتن موثرتر دولت متبوعش برای جایگزینی جمهوری اسلامی با یک نظام مکرانیک شد و افزود شش سال تلاش واشنگتن برای تقویت اصلاح‌طلبان در ایران، نافرجام مانده است. براون یک افزود در

اعلامیه هیات سیاسی - اجرایی

سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

احکام صادره علیه مبارزان

ملی - مذهبی را محکوم می‌کنیم

از تلاش عدالتخواهانه محکوم‌شدگان

و خانواده‌های آنان حمایت می‌کنیم

احکام ۱۵ تن از مبارزان ملی مذهبی، آقایان بسته‌نگار، پدram، پیمان، رجایی، رحمانی، رفیعی، رئیس طوسی، سحابی، صابر، علیجانی، عمرانی، کاظمیان، محمدی اردبالی، مدنی و ملکی، توسط شعبه ۶۲ دادگاه انقلاب اسلامی تهران اعلام شدند. به موجب این احکام نامبردگان به حبسهای سنگین، از ۴ تا ۱۱ سال، و ۵ تا ۱۰ سال محرومیت از کلیه حقوق اجتماعی محکوم شده‌اند.

در نامه اعتراضی، که دیروز با امضای تمامی محکوم‌شدگان انتشار یافت، این احکام فاقد پشتوانه حقوقی، غیرقانونی، و در شرایط درگیری کشور با بحرانهای متعدد داخلی و چالش با وضع خطیر در منطقه، خارج از چارچوب منافع ملی ایران ارزیابی شده‌اند. در نامه آمده است: «ما در آینده نزدیک مجموعه تخلفات دستگاه قضایی و دادگاه انقلاب را به صورت مشروح و برای قضاوت مردم منتشر خواهیم کرد». همچنین خانواده‌های محکومان نیز با انتشار نامه‌های احکام صادره را غیرقانونی دانسته و حق خود برای اعتراض به دستگاه‌های صالح کشور و جهانی را محفوظ داشته‌اند.

به واقع نیز احکام علیه مبارزان ملی مذهبی در شرایط بسیار خطیر داخلی و خارجی متوجه کشور صادر شده و تنها به کار کسانی می‌آید که حیات خود را در گرو سرکوب هر دگراندیش، تنش در جامعه و اضمحلال ثبات، امنیت و منافع ملی ایران کرده‌اند. هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) احکام صادره علیه مبارزان ملی مذهبی را محکوم می‌کند و خواهان لغو فوری این احکام است. ما از تلاشهای عدالتخواهانه محکومان و خانواده‌های آنان حمایت می‌کنیم.

هیات سیاسی - اجرایی سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)
۲۰۰۳ - ۲۴ اردیبهشت ۱۳۸۲

پاول گفت آمریکا با جامعه بین‌المللی همکاری خواهد کرد تا ایران را به خودداری از ساخت سلاح‌های هسته‌ای، رژیم بندی، تحریم و غیره مجبور کند. وی گفت که در حال حاضر نیاز به استفاده از نیروی نظامی نیست. پاول که با رادیو «اكو مسکوی» روسیه سخن می‌گفت، افزود در جریان دیدار خود از مسکو نگرانی‌های آمریکا را به مقامات آن کشور مطرح کرده است.

بنابراین گزارش آمریکا به دلیل همکاری روسیه با ایران در زمینه ساخت نیروگاه هسته‌ای در بوشهر، از روسیه به شدت انتقاد کرده است. دولت آمریکا مدعی

است بعضی از دانشمندان روسیه به طور پنهانی فن آوری ساخت سلاح‌های هسته‌ای را در اختیار ایران می‌گذارند. جمهوری اسلامی این ادعاها را رد کرد و مدعی است برنامه هسته‌ای کشور تنها برای مقاصد غیر نظامی است. مقامات ایران گفته‌اند تاسیسات هسته‌ای ایران، به ویژه نیروگاه اتمی بوشهر که قرار است در سال ۲۰۰۵ به بهره‌برداری برسد، برای تولید برق است. این تاسیسات شامل امکانات غنی‌سازی اورانیوم و دستگاه‌های گریز از مرکز گازی است.

پیش‌بینی ما در آستانه جنگ عراق است که این جنگ، حلقه محاصره به دور ایران را تنگتر می‌کند. نظامیان آمریکایی در طول بیش از هزار کیلومتر مرزهای مشترک عراق با ایران و نیز در افغانستان مستقرند و از این سخن می‌رود که ایستگاه‌های قوی تلویزیونی مستقر در این دو کشور، برنامه‌های قارسی‌زبان تهیه شده در آمریکا را برای ایران تقویت خواهند کرد و بینندگان ایرانی برای دریافت این برنامه‌ها دیگر نیازی به آنتن ماهواره‌ای نخواهند داشت. عربستان سعودی و روسیه فاصله گرفتن از جمهوری اسلامی را آغاز کرده‌اند. کاملاً قابل تصور است که اروپا نیز در قبال بنا اولویت‌دادن به تنش‌زدایی در مناسباتش با آمریکا، سیاست خود در قبال تهران را تغییر دهد.

برای سران جمهوری اسلامی دو راه بیشتر نمانده است: یا در تصمیمیهای خود، خواسته‌های آمریکا در عرصه‌هایی مانند سیاست هسته‌ای ایران، مشی تهران در قبال بحران فلسطین و قطع حمایت از گروه‌های تروریست را منظور دارند، و یا بیه تشدید فشارها حداقل در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی را بشود در ایران شوند.

فروپاشی، سرنوشت محتوم جمهوری اسلامی

حتماً تاکنون به کرات شاهد مسابقات بسوکس و همچنین شطرنج بوده‌اید. در مسابقه بسوکس گاه یک قهرمان بارها ضربه می‌خورد امتیاز از دست می‌دهد، حتی به زمین می‌افتد، اما قبل از پایان شمارش از زمین برمی‌خیزد و مسابقه را ادامه می‌دهد. برای یک تماشاچی یا اندک اطلاعی از این ورزش پس از گذشت دقیقه‌ای از مسابقه دو حریف نام‌زور سرنوشت مسابقه روشن است و به‌ندرت اتفاق می‌افتد که مسابقه نتیجه دیگری داشته باشد ولی معمولاً حریف ضعیف این مبارزات دست از مقاومت بر نمی‌دارد و تا آخرین لحظه و گاه به امید ضربه‌ای غافل‌گیرانه یا حتی معجزه‌ای آسانی بازی را ادامه می‌دهد تا یا بر زمین فروفکند شود یا سرفکند شاد باشد که داور دست او را پایین و دست برنده را بالا، حریفان را در زمین دور می‌گرداند.

اما در بازی شطرنج چنین نیست و کم اتفاق نمی‌افتد که تماشاچی چنین مسابقاتی مات و مهیوت شاهد آن باشد در زمانی که دو حریف هم‌زور به نظر می‌رسند و صحنه شطرنج تعادل قوا را به ذهن متبادر می‌سازد. حریفی مهتر شاه خویش را به علامت تسلیم بخواباند، از جا برخیزد و دست در پیش روی خود بگذرد. البته در این بازی هم گاه اتفاق می‌افتد که نوآموزان در انتظار معجزه‌ای چون خطای فاحش حریف باشند و بازی باخته را مدتی بیشتری ادامه دهند و نوآموزترین‌ها تا مات نشوند متوجه نمی‌شوند که شاه بازیشان کاملاً فلج شده و به هیچ‌کس در اطراف خویش توان حرکت ندارد.

گمان نمی‌رود که نیازی به پرگویی برای اثبات این حقیقت باشد که قوانین «بازی» سیاست در دنیای امروز به قوانین بازی شطرنج شباهت بیشتری دارد تا بازی بسوکس و در این بازی کارآموزخته باید بود و نه نوآموز و به‌ویژه اداره امور مملکت باید در اختیار هشیارترین و با تجربه‌ترین این کارآموختگان باشد و نه گسیج‌سرن و ماجراجویان.

اما واقعیت تلخ این است که سرنوشت مردم کشور ما نیز با مردم افغانستان و عراق تفاوت چندانی نشان نمی‌دهد و در دست طالبان و صدامیان «ایرانی» افتاده است. خامنه‌ای و طرفایان او تا این لحظه کم‌تر علامتی حاکی از این‌که از طالبان و صدام هشیارترند از خود بروز داده‌اند. خامنه‌ای بی‌تابانه ساعتی پس از انتشار نامه محترمانه و خیرخواهانه و در عین حال هشداردهنده ۱۲۷ نماینده اصلاح‌طلب مجلس رژیم، در سخنانی بی‌مایه نشان داد که در «بیت رهبری» بر همان پاشنه سابق می‌چرخد و وی کم‌ترین

آمادگی برای نوشیدن جرعه‌ای از «جام زهر» پیش‌نهادی آنان را که می‌توانست چشون «نوش‌دارو» بی‌موقتی عمل کند و رمقی به پیکر نسیه‌جان جمهوری اسلامی بدهد ندارد و اوضاع بر همین منوال بگذرد تا در زمانی نه چندان دور «جام زهری» کارساز را به تمامی در حلقش فروریزند و نظام جمهوری اسلامی از صحنه محو گردد.

با این حال در این لحظه هنوز ضعیف‌ترین حلقه زنجیره نیروهای جمهوری اسلامی، خامنه‌ای و نزدیک‌ترین اطرافیان نیستند. درست است که این نیرو در تقابل برآمد اکثریت غالب مردم کشور (شق سفید تا خاکستری) و یا فشار ستوان‌فرسای خارجی (شق خاکستری تا سیاه) در هم شکسته خواهد شد، ولی امروز علامت فتور و شکاف بیش از همه در میان اصلاح‌طلبان حکومتی مشهود است و فروپاشی از نقطه‌ای در پهنه طیف آنان آغاز گشته است. در حالی که خاستی در ۲ خرداد درس‌ناگرفته از سکوت معنی‌دار رای‌دهندگان در سالروز این واقعه، بیانیه‌ای با مقدم ترحیم به خامنه‌ای نسبت به ملت ایران و با سخنانی تکراری صادر کرد و بار دیگر ترجیح خود را به حفظ منافع نظام نسبت به خواست‌های مردم اعلام نمود، ۱۲۷ نماینده مجلس روشی

هزینه‌زا برای خود و در چسب‌چسب‌چسب اصلاح‌طلبان رادیکالی را برگزیدند. گفته می‌شود که «اتلاف نیروهای دو خردادی» در روزهای آتی تبادلی نظری برای هم‌عملی در صورت عدم تصویب لوایح دوگانه خواهند داشت، اما پراگندگی در آن صفوف برای نیروها بیش از آن است که انجام لازم برای اعمال چنین سیاست‌هایی داشته باشند. انتخابات شوراها نشان داد که آنان دیگر از پشتوانه‌ای مردمی که با تکیه بر آن بتوانند از اقتدارگرایان امتیازی کسب کنند نیستند و در منگنه‌ای قرار گرفته‌اند. اشتراکات مشترک دست‌یافتنی و آغاز آخرین مراحل سیر فروپاشی رژیم از این نقطه محتمل‌ترین رویدادهای هفته‌ها و ماه‌های آتی است.

در بازی شطرنج‌گونه سیاست کشور ما، جمهوری اسلامی بازنده‌ای قطعی است. هیچ معجزه‌ای آنان را نجات نخواهد داد و هیچ امکان برتری در این بازی برای آنان وجود ندارد. مسئله اما، چگونه باختن است، با هشیاری مختصر و هزینه کمتر برای خود و مردم کشور یا چنان که طالبان و صدامیان باختند. همچون شطرنج‌بازی که وقتی روند محتوم بازی را به نفع خود نمی‌بیند، واقع‌بینانه واگذار می‌کند یا بازی را تا لحظه‌ای که مفتضحانه کیش‌مات شود، ادامه می‌دهد. آن‌گونه باد و ابدون می‌باد!

حرکت خود قرار داده‌اند و اکثریت نیروهای سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و جبهه مشارکت به استعفاء (رویگرد) گریزپسندانه یا مقاومت مدنی (رویگرد) تقابل‌جویانه می‌انداختند. بدیهی است که شدت سرکوب از یک سوی منگنه یا برآمد از سوی دیگر منگنه می‌تواند در اتخاذ رویکرد نیروهای یادشده تأثیر تعیین‌کننده داشته باشد، اما باید امیدوار بود که نیروهای هرچه بیشتری از آنان جسارت مقاومت یابند و میدان را به‌راحتی به اقتدارگرایان واگذار نکنند. (البته به شرطی که مرزهای مقاومت به‌ویژه با توجه به خصلت مدنی آن با تسلیم برای آنان که چنین رویکردی را انتخاب می‌کنند، کاملاً روشن باشد. چراکه بی‌شک هستند کسانی که به زعم خودشان در برابر اقتدارگرایی پایداری می‌کنند اما در واقع از مدت‌ها پیش تسلیم شده‌اند و شاید شخص خاصی شاخص‌ترین نمونه آن باشد).

برای مقاومت راه‌هایی مانند حضور در مجلس و دولت و تدوین طرح‌ها و لایحه‌ها و ارائه آن به مردم به‌جای ارسال به شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت، استفاده از تریبون مجلس برای نطق‌های پیش از دستور، ایستراکسیون برای جلوگیری از مصوباتی که به نفع مردم نیست و ... پیشنهاد شده است، اما ارزیابی‌ها نشان می‌دهد که این قشر از حکومتیان چنین توانی را در خود نمی‌بینند و استعفاء یک‌باره را کم‌دردت و سهل‌الوصول‌تر می‌پندارند. هرچند که بسیاری از آنان مطمئن نیز نیستند که پس از استعفاء قادر به پافشاری بر موضع خود خواهند بود و با نیهی یا تهدیدی تسویه نخواهند کرد و سربراه به سرکار خود باز نخواهند گشت.

از این رو اصلاح‌طلبان حکومتی بدون «راهبر» در این زمینه بی‌دست و پا خواهند بود. «راهکار» مشترکی دست‌یافتنی و آغاز آخرین مراحل سیر فروپاشی رژیم از این نقطه محتمل‌ترین رویدادهای هفته‌ها و ماه‌های آتی است.

در بازی شطرنج‌گونه سیاست کشور ما، جمهوری اسلامی بازنده‌ای قطعی است. هیچ معجزه‌ای آنان را نجات نخواهد داد و هیچ امکان برتری در این بازی برای آنان وجود ندارد. مسئله اما، چگونه باختن است، با هشیاری مختصر و هزینه کمتر برای خود و مردم کشور یا چنان که طالبان و صدامیان باختند. همچون شطرنج‌بازی که وقتی روند محتوم بازی را به نفع خود نمی‌بیند، واقع‌بینانه واگذار می‌کند یا بازی را تا لحظه‌ای که مفتضحانه کیش‌مات شود، ادامه می‌دهد. آن‌گونه باد و ابدون می‌باد!

در نقد بیانیه اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها چرا دل‌سوزاندن برای جمهوری اسلامی؟

ادامه از صفحه اول

پس از انتخابات نهم اسفند شوراها که در بزرگترین شهرهای ایران با تحریم اکثریت عظیم مردم رویرو شد و به شکست فاحش اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها انجامید، انتظار می‌رفت این نیروها سیاست و شعارهای خود را بازبینی کنند و برای غلبه بر موقعیتی که بدان دچار شده‌اند، حرف‌های نو به مردم ارائه کنند. نگاهی به بیانیه هفته گذشته نشان می‌دهد که این بیانیه، انتظارات را برآورده نمی‌کند. نخستین سؤال که به ذهن می‌رسد، این است که چرا باید یک ائتلاف سیاسی برای اصلاحات و دمکراسی، به نیروهای مذهبی محدود باشد؟ اصلاح‌طلبان و ملی مذهبی‌ها نشان دادند که هنوز ظرفیت شکست حصارهای خودساخته را ندارند و حاضر نیستند همکاری با نیروهای لائیک را که از الزامات پیشرفت به سوی دمکراسی است بپذیرند.

نکته دومی که در همان بند نخست بیانیه جلب نظر می‌کند، تقدم و تاخر انگیزه‌ها در نگاهش بیانیه است. نویسندگان بیانیه می‌گویند «برای تقویت توان ملی در برابر تهدیدهای جدی خارج‌جسی و بیرون‌رفت از انسدادهای درونی» می‌خواهند حاکمان را نصیحت کنند. هر کس این‌طور را بخواند، از خود می‌پرسد آیا تهدید خارجی لازم است تا جمعی از «سخت‌گان سیاست» خواهان آزادی و مرده‌سالاری شوند؟ اکنون بسیاری از ایرانیان، آنچه را که امضاکنندگان بیانیه، «تهدید خارجی» نامیده‌اند، در برابر مصیبت سرروزه استبداد و نه سرکوب، «فرصت» می‌دانند و نه تهدید. «انسداد درونی» مورد اشاره صادرکنندگان بیانیه، توصیف بسیار محترمانه‌ای است برای تسدوم پامبال‌شدن ابتدایی‌ترین حقوق هفتاد میلیون ایرانی، فقر و فلاکت روزافزون اکثریت مردم در ازای فریب‌شدن

هر چه بیشتر آفازاده‌ها و رانت‌خواران، ادامه اجرای کفرهای قرون وسطایی مانند سنگسار و دازدن و شلاق و قطع عضو، خفه کردن صدای مطبوعات منتقد، بستن سایت‌های اینترنتی، انتشار امواج سرطان‌زا برای جلوگیری از درسیافت ایستگاه‌های تلویزیونی و هزار و یک بلای دیگر که حاکمان بر سر مردم می‌آورند. آیا وقت آن نرسیده است که امضاکنندگان بیانیه بفهمند که نروید مسیح آهنین در سنگ، و از نصیحت حاکمان به بسیج نیرو برای برکناری حاکمان روی آورند؟ هر کس بیانیه را بخواند، احساس می‌کند آن را کسانی نوشته‌اند که هنوز برای حاکمان دلسوزی می‌کنند و نگرانند که «انسداد درونی» و «تهدید خارجی» به سرنگونی حاکمان منجر شود. کسی که چنین سخن می‌گوید، حساب خود را از میلیونها مردم عاصی جدا می‌کند.

دیگر آنکه تکرار این ترجیح‌بند که اسلام «مهمترین رکن فرهنگ و هویت ایرانی است»، نه کمکی به بسیج نیرو برای تحول دمکراتیک در جامعه می‌کند و نه حتی به نفع حفظ موقعیت مذهب در فرهنگ جامعه است. نویسندگان بیانیه باید دریابند مرزهای فرهنگ و هویت ایرانی، گسترده‌تر از مرزهای مذهبی است و غیرمسلمانان و غیرمذهبی‌ها نیز شهروندان برابر حقوق و حاملان بخشی از فرهنگ و هویت ایرانی‌اند. کمال‌تک خود می‌نویسند «در حوزه عمومی، همه ایرانیان، با هر دین و عقیده و زبان، مالکان مشاع این سرزمین کهن و دارندگان اختیار و حق هرگونه تصمیم‌گیری برای تعیین سرنوشت مشترک خویش می‌باشند». این گزاره با تاکید مدام بر اسلام به عنوان «مهمترین رکن فرهنگ و هویت ایرانی» خوانایی ندارد. در بیانیه آمده است پس از

انقلاب ۵۷، «برخی کاستی‌ها، ناکامی‌ها و انحرافات» به ایجاد شکاف میان حکومت و مردم انجامید. در ادامه از «نهادهای انتصابی - قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، سازمان صدا و سیما» به عنوان موانع جاری شدن اراده ملی نام برده شده است، بدون اینکه به مهم‌ترین موانع یعنی ولایت فقیه کوچکترین اشاره‌ای شود. آیا نویسندگان بیانیه از این می‌ترسند که گفتن حقیقت و انگشت‌گذاشتن روی ریشه همه مصیبت‌ها یعنی استبداد ولایت فقیه، آنان را بیش از امروز در معرض سرکوب قرار دهد؟ در این صورت، آنها چگونه می‌خواهند اعتماد دانشجویان و فعالان دانشجویی و روزنامه‌نگاران را که تاوان فاش‌گویی و صراحت خود را با زندان و تهدیدشدن به مرگ می‌پردازند جلب کنند؟

این ادعای بیانیه که جمهوری اسلامی معنایی جز این ندارد که حاکمان خود را با مردم منطبق کنند و نه برعکس، با نص صریح قانون اساسی جمهوری اسلامی مسنافات دارد. بهتر است نویسندگان بیانیه بار دیگر به قانون اساسی جمهوری اسلامی مراجعه کنند که در آن، اراده ولایت فقیه و تفسیر منصوبان آن از اسلام به صراحت مافوق اراده مردم جای گرفته است. امضاکنندگان، خواهان «کاهش تنش‌های سیاسی و ایجاد همگرایی و وحدت» شده‌اند. مردم حق دارند بپرسند چرا باید پس از یک ربع قرن عملکرد فاجعه‌بار حکومت، باید کماکان همگرایی و وحدت با سرانسی را بپذیرند که مسئولیت این همه فجایع را بر عهده دارند. خواستهای مشخص بیانیه، در عرصه سیاست داخلی شامل بیطرفی و پایبندی قوه قضائیه به قانون، لغو نظارت استصوابی شورای نگهبان، اصلاح قانون مطبوعات، تعریف جرم سیاسی،

دیگر اشاره‌ای به پایگاه بسیج مولا علی نکرد و با به‌کاربردن «شش عضو باند محفلی کرمان» از زبان روزنامه‌نگار به تحریف افکار عمومی پرداخت.

عکس‌العمل مسئولین حکومتی: هم ولی فقیه هم رئیس جمهور هم نمایندگان مجلس به علت مشغولیت ذهنی فراوان در رابطه با جنگ عراق و برخورد آمریکا با مجاهدین از ماجرا بی‌خبر ماندند و کشته‌شدن این ۵ جوان را توسط بسیج کرمان را به یاد نیاوردند و خبر کیهان را در مورد پاکسازی کیش را هم ندیدند.

بیانات رئیس کل دادگستری کرمان: آقای غلامحسین حیدری که این بار مسئولیت پابین‌کشیدن فقیه‌ها و محدودکردن واقعه به یک جنایت محلی توسط یک گروه محلی را به عهده داشت، طسی گفتارهای متناقض ناخوسته بخشهایی از واقعیت را به نمایش گذاشت: او در جایی با اشاره به اینکه موضوع هیچ ارتباطی با مسائل سیاسی حزبی و گروهی و وابستگی آنها به نهادهای یا تشکیلات ادارات وابسته به دولت ندارد، بلافاصله می‌افزاید که «بدون ترس از هر جناح سیاسی و غیر سیاسی اقدام به صدور حکم خواهد کرد».

آقای حیدری در جای دیگر با ادامه در صفحه ۴

قتلهای زنجیره‌ای جوانان در کرمان

سیمین

دختر و پسر جوان را می‌ریاوند. مصیب افشاری، محسن کمالی، جمیله میراسماعیلی و زوج جوان شهره نیک‌پور و محمدرضا نژادملایری پس از ربوده‌شدن در باغ پسته‌ای در ۱۵ کیلومتری قوچان توسط این بسیجیان به جرم فساد اخلاقی محاکمه شده و از طرق مختلف از جمله خفه‌شدن، زنده‌بگور شدن و سنگسار شدن به قتل می‌رسند. فرماندهی این گروه، علاوه بر اخبار رسمی انتشار یافت، به عهده محمدحوزه مصطفوی سرباز مرکز کنترل فرماندهی ناجا بود.

سردار جورکش با طرح اینکه ناگفته‌هایی دارد، توسط سردار قالیباف از مقام خود در کرمان برکنار و به تهران منتقل می‌شود. در تاریخ ۱۳ اردیبهشت ۲۳۸۲، بنا به تصمیم آقای امیری تبار قاضی پرونده، که چندین بار به نیت قاتلان در رابطه با مبارزه با فساد و پاکسازی شهر کرمان تاکید کرده بود، برای جلوگیری از جریحه‌دار شدن قلب خانواده‌های شهیدا دادگاه به صورت غیر علنی

انتشار خبر قتل جوانان کرمانی توسط نیروهای بسیج کرمان در ماه گذشته همراه با روشن شدن جزئیات، قلب هر آن‌کس را که اندک احساس انسانی داشت به درد آورد.

ماجرا چه بود و چگونه در انکار

عمومی انعکاس پیدا کرد؟

خلاصه واقعه: ۶ نفر از اعضای پایگاه مقاومت بسیج علی‌اصغر مولا در کرمان در طی چند ماه، از تاریخ ۲۳ شهریور ۱۳۸۱، ۵

آن چه در نشریات اینترنتی و چه در نشریات چاپی علیرغم مشکلاتی که برای کاربران ایجاد کرده است کل این عمل را به یک اقدام احتمانه از سوی شورای عالی فرهنگی تبدیل کرده است. تحمیل قضای مسدودشده اطلاعاتی به مردم که از توقیف نشریات چاپی شروع شد و با اقدامات تکمیلی به فیلترگذاری نشریات اینترنتی رسید، نتیجه‌ای جز روگردانی هرچه بیشتر مردم از نشریات رسمی در پی ندارد.

فیلترگذاری...

ریالی خود هم اکنون در حال اجرا است. احمد محمدی، وزیر مخابرات می‌گوید که فیلترگذاری بر روی سایت‌های اینترنت، کار بسیار رایج و ساده‌ای است. او در این باره می‌گوید: اگر فیلترگذاری کار بدی بود، این همه نرم‌افزار برای این کار در بازار تولید نمی‌شد. سایت رویداد، خبر از لیست ۱۸۷ سایت اینترنتی می‌دهد که هرچند در میان آنها، برخی سایت‌های ضداخلاقی نیز وجود دارد اما اغلب آنها، متعلق به

ادامه از صفحه اول

ادعا می‌شود که اجرای طرح جامع توسعه فناوری و ارتباطات از سال ۸۱ آغاز شده و این طرح سعی می‌کند، ضریب نفوذ در ایران را افزایش دهد. هم اکنون ایران از این نظر در جهان در رتبه ۱۲ قرار دارد و مدیران شرکت مخابرات سعی می‌کنند این رتبه را به ۵۵ برسانند. این طرح با هزینه ۱۷۵ هزار میلیارد

واکنش خاتمی به رد لوایح دوگانه از سوی شورای نگهبان

پس از رد لوایح دوگانه در مورد اختیارات رئیس جمهور و اصلاح قانون انتخابات در شورای نگهبان محمد خاتمی رئیس‌جمهور گفت: حداقل لایحه اختیارات رئیس‌جمهور باید میان شورای نگهبان و مجلس حل شود و به علی که در جای خودش خواهم گفت ارجاع آن به مجمع تشخیص مصلحت نظام فایده زیادی نخواهد داشت.

به گزارش خبرنگار حوزه دولت خبرگزاری فارس سید محمد خاتمی در پایان جلسه هیات دولت در جمع خبرنگاران در پاسخ به سؤال خبرنگاری در مورد تصمیم دولت در صورت ارجاع این لوایح به مجمع تشخیص مصلحت نظام گفت: امیدوارم کار به آنجا نرسد و مساله به صورت منطقی حل شود.

وی افزود: به نظر من نظر صریح رهبری در زمینه لوایح دوگانه رعایت نشده است. البته من آن را جرم نمی‌دانم ولی از این جهت می‌گویم که شورای نگهبان خیلی جاها در مورد لایحه اختیارات رئیس‌جمهوری به خاطر این تشخیص که با نظر رهبری مخالف است، آنرا خلاف شرع می‌داند در حالیکه تصریح نظر رهبری در باره اختیارات رئیس‌جمهور و لزوم ضمانت اجرایی آن وجود دارد و من امیدوارم بتوانیم به یک جمع‌بندی درستی برسیم.

خاتمی با تأکید بر اینکه بار رد دو لایحه مخالف است تصریح کرد: به نظر می‌رسد حداقلیایی برای اداره امور لازم است که در این لوایح به آن اشاره شده است. وی گفت: نظارت جامع و همه‌جانبه را قبول داریم ولی نظارت به

معنای قیومیت نیست و باید از حق مردم در کنار مصالح نظام دفاع کرد. خاتمی با اشاره به اینکه در این لوایح حداقل ابزاری که در قانون انتخابات مورد نظر است لحاظ شده افزود: اگر مواردی هم خلاف شرع و قانون اساسی باشد باید اصلاح شود و در مورد تبیین اختیارات ریاست جمهوری با وجودی که حضرات، مسئولیت اجرای قانون اساسی را به صورت کامل پذیرفتند و به اصطلاح تسلویحا برخلاف نظراتی که می‌گفتند، مسئولیت فقط در حیطه قوه مجریه است، آن را هم قبول نکرده‌اند. وی افزود: متأسفانه با نوعی برداشت اختیارات را چنان محدود کرده‌اند که حتی در بعضی جاها اختیارات رئیس‌جمهور از اختیارات یک شهروند عادی نیز کمتر است و این به هیچ وجه برای من قابل قبول نیست. خاتمی خاطر نشان کرد: البته نظریات خیلی خوب و منطقی نیز در شورای نگهبان وجود داشت که من تشکر می‌کنم ولی مصوبات با اکثریت تصویب می‌شود.

خاتمی افزود: معتقدم دوستان عزیز ما در شورای نگهبان تمام تصمیم‌ها و استدلال‌ها خود را بر اساس مسئولیت اجرای قانون اساسی برای رئیس‌جمهور، در لایحه قبلی مجلس در سال ۱۳۶۵ به کلی نادیده گرفتند. خاتمی افزود: این دو لایحه روحی دارد که آن روح باید رعایت شود البته این نظر من است و بدون آن کار خیلی مشکل است. وی در باره استغای تعدادی از نمایندگان گفت: امیدوارم کار به آنجا نکشد.

قتلهای زنجیره‌ای جوانان در کرمان

ادامه از صفحه ۳

توجه به ادعای قاتلان بیسیجی بر مذهبی بودن و مبارزه با فساد گفت: «کدام دین و مذهبی آدمکشی را می‌پذیرد» و بلافاصله با طرح اینکه «دین دستور که تنها مبارزه با فساد نیست بلکه دستور دیگرش انجام واجبات است»، ناخواسته و ندانسته به خود جواب می‌دهد و مهر تاییدی می‌زند بر ادعای مبارزه با فساد این قاتلان حرفه‌ای انسانیت.

در جمهوری اسلامی ایران به مثابه یک حکومت ایدئولوژیک، انسان به مثابه انسان دارای ارزشی نیست و به انسان در حد مخلوقی نگریسته می‌شود که باید تابع خداوند و نمایندگان او در سطح زمین باشد. شیوه زندگی از نفس کشیدن گرفته تا شیوه اندیشیدن در درون کتاب مراجع تقلید تعریف و پیش‌نویس شده است.

در این سیستم همه ابزار حکومتی در خدمت تلاش برای حذف هویت انسانی غیر اسلامی است و هر آن‌کس که بخواهد خویش باشد و ارزشهای خود را به مثابه یک انسان باور داشته باشد و از طرح و عرضه این باور در ملا عام نهراسد، در مقابل سیستم قرار گرفته و باید حذف گردد، چه از طرق روانی و چه از طرق فیزیکی.

در مورد ریشه این جنایات، علاوه بر پایه‌های ایدئولوژیک آنها، می‌توان به چند عامل مهم دیگر اشاره کرد:

- فراقانونی بودن مراجع تقلید، مصونیت قانونی آنها و گوناگونی قرائتهای این مراجع از اسلام مسئله مهم دیگری است که به هر گروه از این مراجع این امکان را می‌دهد از وجود مسلمانان دین‌باور درون نهادهای سرکوب حکومتی در جهت پیشبرد اهداف خود تحت عناوینی چون امر به معروف و نهی از منکر استفاده کنند. البته نباید از این نکته غافل شد که هر کدام از این ایات عظام پس از ۲۴ سال حکومت اسلامی نمایندگی سیاسی - ایدئولوژیک بخشی از مافیای اقتصادی اسلامی حاکم بر ایران را به عهده دارند و هر گونه خلاصه کردن مطلب به باورهای ایدئولوژیک سرآغاز یک کژراهه است.

- ضعف قانون‌گرایی در میان نیروهای حاکمیت و فقط استفاده ابزاری و یکجانبه از بندهای قانونی در جهت اعمال محدودیتها و پیشبرد مقاصد خویش، به عنوان یک الگوی اخلاقی سیاسی باعث می‌شود که اعمال سیاستهای اقتصادی - اجتماعی در سطح ایران علی‌رغم وجود یک قانون اساسی سراسری، به سبک دوران ملوک‌الطوایفی در هر منطقه به گونه‌ای سلیقه‌ای و محلی اعمال شود.

- تکرارپذیری این جنایات

- محدود بودن جایگاه قانونی و امکانات قانونی نهادهای منتخب مردمی، از جمله مجلس

خبر بسیار کوتاه بود...

کلاتری ۲۳ دستگیر می‌شود. در میان روزنامه‌ها، مردم‌سالاری تنها روزنامه‌ای بود که با ارائه یک گزارش ۴ سطر کوتاه در یک ستون و اشاره به اختلافات خانوادگی و مشکلات به عنوان انگیزه قتل به این واقعه اشاره کرد و با همراه کردن خبر با یک خبر مربوط به قاچاقچی مواد مخدر ارزش خبر را خواسته یا ناخواسته ناچیزتر کرد.

ادعای حق تعیین سرنوشت برای دیگران و درس عبرت دادن به کسانی که از مسیر تعیین‌شده خارج می‌شوند و استفاده از روشهای خشونت‌آمیز و بازتولید خشونت ویزگیهایی هستند که خود را در این واقعه به نمایش می‌گذارند.

در جایی که مطبوعات از پرداخت قضیه و تحلیل آن گریزانند، داستان قتل در میان مردم محلی دهان به دهان می‌گردد و هر کس از زاویه نگاهی خود به قضاوت می‌نشیند: برخی با انداختن گناه به گردن اشراف جوان او را عامل تحریک دایی قلمداد می‌کنند و با تعریف این واقعه درس

می‌گویند نامش اشراف بود. اشراف جوان بود و عاشق. اشراف خود را باور داشت و عشقش را. تسلیم نمی‌شد و حاضر نبود با تن دادن به روابط سنتی و عقب‌مانده اجتماعی تحمیلی از عشق خود بگذرد. آنروز شنبه هم با دوست پسرش قرار گذاشته بود و پس از طی مراحل امنیتی در محله خراسگان اصفهان به دیدن یار شفاقت تا در هوای بهاری اردیبهشت ساعتی را با هم قدم بزنند و از رویاهای جوانی خود بگویند. خیابان شلوغ بود و مردم در حال رفت و آمد. ناگهان کامیونی می‌ایستد، دایی دختر که او را غافلگیر کرده بود، از کامیون پیاده می‌شود و خشمگین با چاقوی بزرگی که در دست داشت در جلوی چشم همگان سر دختر جوان را می‌برد، پسر جوان از ترس فرار می‌کند و مردم شاهد و حاضر در صحنه را، نمی‌دانم چه کردند. هر چه بدنبال خبر گشتن جز خبری کوتاه در سایت اینترنتی womeniran و رادیو فردا و مردم‌سالاری چیزی نیافتیم. دایی دختر توسط

پیمان سه‌جانبه سه کشور

ساحلی خزر امضا شد

روسیه، قزاقستان و آذربایجان پیمانی برای تقسیم ذخایر نفت و گاز بخش‌های شمالی و مرکزی دریای خزر امضا کرده‌اند. امضای این پیمان در آخرین روز از نشست سه‌روزه آلماتا صورت گرفت.

این نشست برای حل بن‌بست مربوط به تقسیم سیاسی دریای خزر در شهر آلماتا، پایتخت سابق جمهوری قزاقستان تشکیل شد. ویکتور کالیژنی، معاون وزارت امور خارجه روسیه گفت سه کشور سهم خود را به نسبت طول خطوط ساحلی خود در دریای خزر تعیین کرده‌اند. نمایندگان ایران و ترکمنستان نیز در نشست آلماتا حضور داشتند.

مهدی صفری، نماینده ایران در نشست آلماتا، ضمن انتقاد از این توافق سه‌جانبه، تقاضای ایران و ترکمنستان را برای تقسیم مساوی دریای خزر تکرار کرد. بر اساس این تقسیم مساوی، ایران و ترکمنستان سهم بیشتری از ذخایر نفت و گاز دریای خزر خواهند داشت. غیرت ابوسعدوف، معاون وزیر خارجه قزاقستان در آغاز این نشست به خبرنگاران گفته بود که قزاقستان، روسیه و جمهوری آذربایجان به موافقتنامه سه‌جانبه‌ای بر سر رژیم حقوقی دریای خزر دست یافته‌اند که انتظار می‌رود در جریان گفتگوهای آلماتا به امضای نمایندگان سه دولت برسد.

روسیه، قزاقستان و جمهوری آذربایجان پیش از این به صورت دو به دو با یکدیگر بر سر تعیین مرزهای آبی خود در دریای خزر به توافق رسیده بودند. ترکمنستان و ایران نیز به نوبه خود در ماه مارس گذشته موافقتنامه اولیه دو جانبه‌ای برای تعیین مرزهای آبی خود در دریای خزر امضا کردند.

درآمد هر ایرانی

یک دوازدهم

کاهش یافته است

بنا به گزارش ایستا، سخنگوی هیات دولت از اعتبار کاهش ۵ درصدی بودجه کشور تا پایان اسامیل خبر داد و مسئولان را به صرفه‌جویی برای کاهش هزینه جاری سفارش کرد. رمضان‌زاده که در پرویز در نخستین جلسه شورای اداری استان کرمان در سال جاری با حضور مدیران دستگاه‌های اجرایی استان سخن می‌گفت با اشاره به تحولات منطقه افزود: این تحولات به گونه‌ای است که توجه جدی‌تر به مساله داخلی را می‌طلبد.

سخنگوی دولت بالا بردن کارآمدهای مربوط به نظام برای کسب رضایت مردم، ایجاد رفاه ملی و واگذاری قضاوت عملکرد مسئولان به مردم را از جمله عوامل موثر در برابر تهدیدهای دشمنان خواند. وی گفت: کشور ما در سال ۵۶ با جمعیت ۳۴ میلیون نفری روزانه ۶ میلیون بشکه نفت ۱۱ دلاری صادر می‌کرد. با صدور این تعداد بشکه، روزانه ۶۶ میلیون دلار ارز وارد کشور می‌شد؛ این رقم در سال ۸۱ با جمعیت ۷۰ میلیون نفری به ۲۰ میلیون و ۷۰۰ هزار بشکه ۱۸ دلاری با برآوری روزانه ۳۵ میلیون دلار رسیده است.

سخنگوی دولت گفت: با در نظر داشتن ثبات نرخ تورم در سال‌های اخیر درآمد هر ایرانی در مقایسه با سال ۵۶ به یک دوازدهم کاهش یافته است که اگر این رقم ادامه یابد، دولت در چند سال آینده قدرت بوجه‌بندی و اداره کشور را ندارد و باید به سوی استفاده از منابع نو حرکت کند.

نخستین وعده‌های

حاکم آمریکایی عراق

پل برمر که از سوی دولت آمریکا به عنوان حاکم عراق برگزیده شده است در نخستین نشست خبری خود وعده داد نظم و قانونمندی را در این کشور تامین و بقایای حکومت صدام حسین را ریشه کن کند. به گزارش بی بی سی سخنان پل برمر در شرایطی ایراد شد که دولت آمریکا به دلیل کندی روند بازسازی عراق بشدت مورد انتقاد است. برمر اعلام کرد هزاران نفر نیروی نظامی و پلیس نظامی برای تامین امنیت عراق بزودی وارد این کشور می‌شوند. به گفته او هزاران مجرمی که سال گذشته با عفو عمومی صدام حسین از زندان رهایی یافتند نیز دوباره بازداشت و پشت میله‌های زندان بازگردانده می‌شوند. برمر همچنین گفت مقامهای سابق حزب بعث که از قدرت خود سوء استفاده کرده باشند بزور از کار برکنار می‌شوند این گزارش می‌افزاید: آمریکاییها هنوز برخی مقامهای حزب بعث را برای سرعت‌بخشیدن به روند بازسازی عراق بر سر کار نگه داشته‌اند اما این اقدام عراقیها را عمیقاً خشمگین کرده است.

عبرت‌ی را به دختران خانواده می‌دهد. برخی در اوج درد و تأسف به انتظار مجازات دایی هستند تا بلکه مرگ او موجب عبرت دیگران شود، غافل از اینکه طبق قانون دیه، دایی فقط زمانی به اتهام قتل یک انسان محاکمه خواهد شد که خانواده اشراف با گذر از تعصبات مذهبی و مشکلات مالی بخواهد بتواند پول دیه معادل یک زن دیگر را پرداخت کند. رابطه فرهنگ اجتماعی و حکومت در جوامع بسته یک رابطه تولیدی و بازتولیدی دارد. صحنه اعدام در ملا عام در تاریخ کشور ما پیشینه طولانی دارد، بگونه ای که در چند شهر بزرگ ایران میدان اعدام داریم. تبلیغ روشهای خشونت‌آمیز در سطح کل ایران در طی ۲۴ سال حاکمیت جمهوری اسلامی، از طریق خلق آویزکردن در میدانهای شهر، قطع اعضای بدن در ملا عام، سنگسار، شلاق‌زدن در ملا عام برای دادن درس عبرت به دیگران، تداوم داشته و از طریق مطبوعات موجود و رسانه‌ها بیشترین تاثیر را بر فرهنگ مردم داشته است.

فروش مانتوهای کوتاه

در تهران ممنوع شد!

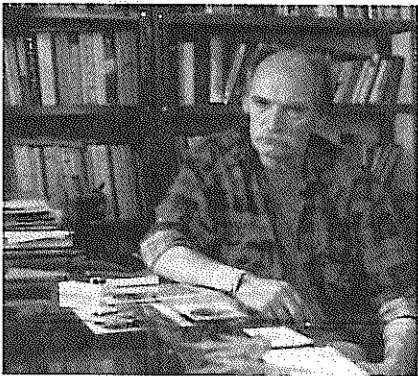
رئیس اتحادیه پوشاک تهران گفت که واحدهای تولیدکننده و فروشگاه‌های عرضه‌کننده از فروش مانتوهای کوتاه منع شدند. ابوالقاسم شیرازی گفت: با توجه به لباس‌های مبتذل که در سطح جامعه مشاهده می‌شود اعم از مانتوهای تنگ، چسبان، بدن‌نما و کوتاه، دستورالعملی از طرف مراجع امور صنفی و اتحادیه‌های ذیربط و اداره نظارت بر اماکن نیروی انتظامی تهران بزرگ، صادر شده است. وی توضیح داد: مصوبه قانونی در خصوص مبارزه با این نوع البسه در تاریخ ۱۸ اسفندماه سال ۱۳۶۵ توسط مجلس شورای اسلامی و ماده یک آیین‌نامه مصوب ۲۳ خرداد ۱۳۶۸ هیات وزیران اعلام شده بود.

وی خاطر نشان کرد: مصوبه یادشده به تولیدکنندگان، فروشندگان، واردکنندگان، توزیع‌کنندگان و استفاده‌کنندگان از لباس‌هایی که استفاده از آن در ملامع خلاف شرع و قانون است، ابلاغ شده است. شیرازی گفت: اطلاعاتی به اعضای مجمع امور صنفی و معاونت اماکن نیروی انتظامی و اتحادیه‌های صنف پوشاک و خیاط تهران در تاریخ ۱۷ اردیبهشت ماه سال جاری ارسال شده است.

رئیس اتحادیه صنف پوشاک تهران افزود: این اطلاعیه در اختیار واحدهای صنفی تولیدکنندگان قرار داده شده که یک ماه فرصت دارند این نوع لباس‌ها را جمع‌آوری کنند. وی تأکید کرد، در صورتی که تولیدکنندگان و فروشندگان اقدام به جمع‌آوری این نوع لباس‌ها نکنند، به دادگاه معرفی و طبق دستور قاضی به جرم آنان رسیدگی خواهد شد.

وضعیت کودکان در عراق

مدیر دفتر یونسف در اتریش، در بیانیه‌ای که در وین منتشر شد، وضعیت مردم سوژه کودکان در عراق را فاجعه‌آمیز خواند. «حقیقت گورگ» اعلام کرد: بیمارستان‌های عراق به آب آشامیدنی، برق، دارو و تجهیزات پزشکی فوری نیاز دارند. توقف کار ماشین‌های حمل زباله موجب ایجاد کوهی از زباله در داخل و خارج بیمارستان‌های عراق شده است. وی گفت: شمار زیادی اجساد مردگان در باغ یک بیمارستان واقع در غرب تکریت دفن شده‌اند که ده درصد از این قربانیان را کودکان تشکیل می‌دهند. به موجب این بیانیه، روزانه ۲ هزار بیمار به این بیمارستان منتقل می‌شوند که نود درصد این افراد به بیماریهای عفونی خطرناک مبتلا هستند. تاکنون بیش از ۲۷۰ مورد انواع بیماری‌های عفونی خطرناک در مناطق جنوب عراق مشاهده شده است. این بیماری‌های عفونی موجب تورم غده داخلی بدن انسان می‌شود و کودکانی که دچار سوء تغذیه هستند، در صورت ابتلا به این بیماری با خطر مرگ روبرو خواهند شد. در این اطلاعیه ذکر شده است که در صورت عدم درمان موقتی، ۹۰ درصد از مبتلایان به بیماری‌های عفونی جان خواهند باخت.



گفتگو با محمود دولت‌آبادی به مناسبت انتشار رمان سلوک

به امید دیدار مرد سالخورده

مهدی یزدانی خرم

تا آن مقطع تلخی که برای نویسندگان ما فراهم شد هیچ درکی از سن خود نداشتیم و پیش می‌رفتیم و پیش می‌رفتیم و پیش می‌رفتیم

و پیش می‌رفتیم ناگهان یک سانحه‌ای به من قبولاند که من پیر شده‌ام

را با واقعت قطع نکرده است و اصلا به سوی واقعت هجوم می‌برد. چالش میان این و آن مرد یک قصه بیمارگونه عاشقانه متولد کرده است. نویسنده می‌گوید: «به گمان من آنچه که در این رمان اهمیت دارد تناقض ذهنیت و رفتار بین دو نسل است. در واقع قیس با یک سلسله ارزش‌ها و توقعاتی که در فرهنگ ما وجود دارد، برخورد می‌کند، با نسلی که گرایش به زندگی ساده‌ی اجتناب‌ناپذیر است زیرا اگر که آن زن بخواهد از گرایش به زندگی مادی و اقتصادی روی برگرداند آینده‌اش متهدم خواهد بود. بنابراین چنین کاری را نمی‌تواند بکند و طبعاً نمی‌کند. برای اینکه ارزش‌ها و معیارهای این نسل تغییر کرده چنانکه اسامی آنها هم تغییر کرده است». این زن گذشته ندارد. یعنی تلاشی برای تنظیم‌بخشیدن به تصاویر زمان‌های سپری‌شده خود نمی‌کند. برعکس مرد رمان سلوک که ملو از تصاویر و خاطرات محو و وهم‌آلود گذشته خود است و به نوعی با آنها زندگی کرده و بسطشان می‌دهد زن رمان سلوک نه تنها علاقه‌ای به این سلوک ندارد بلکه به نوعی از آن فاصله هم می‌گیرد.

دولت‌آبادی می‌گوید: «شاید به خاطر این باشد که من با این نسل کمتر زندگی کرده‌ام و به علت اینکه این نسل از آن حالت کلاسیک بیرون آمده بنابراین اگر هم گذشته‌ای دارد گذشته منسجمی نیست، گذشته پریخت و پاشی است. مثلاً مرگان گذشته روشی دارد اما از آینده بی‌خبر است اما زن این نسل برای خودش آینده‌ای تدارک می‌بیند و روی گذشته با می‌گذارد. من در او بافت و انسجامی نمی‌بینم یا شاید من نتوانسته‌ام بینم یا اصلا وجود ندارد. آنچه برای نسل جدید مهم است آینده است و شاید اصلاً گریز از گذشته، و این تناقض جامعه ما را به وجود می‌آورد، از دست‌دادن گذشته نه تنها آسان نیست بلکه غم‌انگیز است».

محمود دولت‌آبادی بسیار خسته است. او از تنهایی و رفتن هم‌نسلان دل‌شکسته است و آوار روزگار نیز او را که نقش یک روشنفکر را بر عهده دارد، نالانگشته است.

او می‌گوید: «این خستگی در سلوک، مرگبار است. اینکه این کتاب نوشته شد مرا بسیار عذاب داد. اکنون که چاپ خواهد شد من تمام خستگی‌هایم را در این رمان جا خواهم گذاشت. این حسرت من اندوه و در خودگویی بین چه بلایی بر سر من آورده است. شما حق دارید که چنین درکی بکنید و من از تمام خوانندگان عذر می‌خواهم. خوانندگان باید من را به رنج‌های خود ببخشند».

در پایان: این گفتگو باز هم تلخیصی از گپی دوستانه با محمود دولت‌آبادی بود. پناز نوشته روزنامه‌های آلمان او ۱۸ سال پیاپی نامزد جایزه نوبل بوده است و خودش اعتقاد دارد که این جایزه را برده است و اخذ فیزیکی جایزه اهمیت چندانی ندارد. در این مصاحبه باید از افرادی تشکر کنم؛ امیر نصری، نیما جمالی و از همه مهم‌تر حسن کیانیان مدیر نشر چشمه که روزهایی زودتر از چاپ، کتاب را در اختیار من گذاشت. دولت‌آبادی دور می‌شد و دورتر و می‌توان گفت به امید دیدار، مرد سالخورده...

احمد شاملو به درستی در باره آن گفته است که: فصل تازهای است که سرمایه‌اش از درون آغاز می‌شود. این گفته به این رمان و آدم‌هایش مربوط می‌شود برای اینکه نه آن مردی که شبیه خود قیس است حرفی دارد بزند جز با خودش، نه قیس کسی را در حضور دارد که با او حرف بزند و استاد (سنماز) هم‌زبانی ندارد متأسفانه همه به خودشان پناه برده‌اند و اگر گاهی دو نفر با هم حرفی دارند بیشتر به گویه درون می‌شود منصوب داشت».

آدم‌های دولت‌آبادی نام‌هایی دارند که به واسطه آن صاحب تاریخ شده‌اند و مخاطب را دچار نوعی نگاه بینامتنی با این تاریخ می‌کنند و خوانشی که از رمان به دست می‌آید اصلاً تاریخی نیست. شاید ایشان می‌خواهند به نوعی شبیه این آدم‌های تاریخی باشند. متنی که با تمام تاریخ درونی‌اش از اتصال به این تاریخ ناتوان است. دولت‌آبادی می‌گوید: «اصلاً نباید خوانش تاریخی داشته باشیم برای اینکه رمان چیزی است و تاریخ چیز دیگری. اگر چه من به تاریخ خیلی توجه دارم و همان طور که سبائلو معتقد است بیشتر قصه‌های ما در تاریخ ما آمده است. شاید انتخاب این نام‌ها با این پشتوانه‌ها کوشش ناخودآگاهی است به جهت تداوم این هویت تا از یاد نروند. بیشترین احترامی که من برای آن کاراکتر قائل هستم موجب شده نام او را سنماز بگذارم این دو وجه دارد. یکی عبق حرمت من به آن انسان است و دیگری اینکه مایلیم این هویت تداوم پیدا کند». سلوک متنی است که خشونت در معنای جنون‌آسا در آن به تصویر کشیده شده است. قیس می‌خواهد بکشد اما در واقعت ناتوان است. بنابراین ذهن او این کشتن را نه به صورت قطعی بلکه ذره‌ذره و با بیشترین شدت ممکن روایت می‌کند. تئوری خشونت در رمان سلوک از پیچیدگی خاصی برخوردار است که در آن کشتن مترادف با عمل فیزیکی و اتفاق کشتن نیست. بلکه خشونت تمهیدی برای بیان ناتوانی یک انسان خسته است.

نویسنده می‌گوید: «من ناگهان احساس کردم که در نوشتن دو تیغ سامورایی به دنبال دست‌های من می‌گردند یا دنبال دست‌های قهرمان داستان! انسان ناگهان سر از کوه‌هایی در محله مثلاً پانار تهران درآورد و دکان قدیمی ابزارسازی و اینکه چطور آمیخته شد با صحنه‌هایی از زنان جادوگر نمایشنامه مکتب، هیچ اراده‌ای در کار نیست. آنچه مهم است این است که چیزها در ذهن نویسنده پدید می‌آیند تا جواب حسیات درونی او را بدهند. این امری عقلانی نیست، اتفاقی است و تاثیرگذارش هم به همین دلیل است.

قیس در پایان اثر با غلاف خالی سلاح کهنه باقی می‌ماند شاید او به دنبال سرانجامی بوده است و آخرین سلاحش نخستین سلاح انسان است. این نگاه تأکید بر روی گذشته‌های تاریخی ما است. شاید اگر غیر از این سلاح بود به آهنگ متن لطمه می‌زد. در واقع سلوک یک داستان قدیمی شرقی است که در امروز روایت شده است».

زن رمان سلوک موجودی غریب و در عین حال ملموس و مادی است. او اصلاً به متافیزیک دچار نشده است. او با قیس، سنماز و به طور کلی اعم مردهای داستان تفاوت دارد. او هنوز رشته‌های خود

آنها با وهم خودساخته ذهنش خلط شده است. دولت‌آبادی می‌گوید: «او در این محیط عینی زندگی ذهنی می‌کند و در واقع این اصل است که او را با خود به این ذهنیت می‌برد. اگر شما تصویهای این رمان را در این شهر اروپایی بشمارید، شاید به این تصویر برسید خیلی محدود و مکرر. ولی این آدمی که در آن فضا زندگی می‌کند، راه می‌رود و منتظر است لحظه‌ای هم در آن فضا نیست. حتی وقتی با آن قهوه‌چی صحبت می‌کند (در ذهن) باز هم به این محیط و نقش جغرافیایی تکیه می‌زند. اگر من به ویرزورف دعوت نشده بودم و در آن قصر و ویرزورف زندگی نکرده بودم، (قصری قدیمی و زیبا در شرق آلمان) نمی‌توانستم این روایت را بسازم. آن قصر و فضای ذهنی من به علاوه نام‌زبانی و نام‌زمانی باعث شده که من به این روایت ذهنی بپردازم».

آدم‌های دولت‌آبادی با وجود حرف‌هایی که می‌زنند تا پایان رمان در گستره‌ای از مه و رخوت فرو رفته‌اند. زبان ایشان و عمل ایشان علاوه بر قهرمان‌زدایی آنها را هر چه بیشتر محمک‌گونه و پیچیده جلوه داده است. عدم وجود تصاویر قطعی از آدم‌ها و درون ایشان دو اتفاق را در پی داشته است: نخست اینکه ایشان نمی‌توانند خود را در متن اثبات و برجسته کنند و دوم اینکه خواننده توانایی همسوسان با رفتار سنتی ایشان را در خود نمی‌بیند. او می‌گوید: «شاید به نوعی حس گریز در تمام این اثر وجود دارد. دلش را نمی‌دانم. روح آدمی بسیار پیچیده است و ذهن او پیچیده‌تر. این حس گریز که از لحاظ فیزیکی درماندگی هم به آن اضافه می‌شود باعث می‌شود که این قطع در اثر پیدا شود و این نوع موتاز را ایجاد بکند. فقط می‌توانم بگویم که فضای محیطی که من در آن پرده‌ام در این کشمکش‌ها موثر است: من در میان جمع و دلم جای دیگر است». یکی از ویژگی‌های آثار گذشته دولت‌آبادی کسه او را متمایز کرده است.

دیالوگ نویسی او است. در آثاری مانند کلیدر و جای خالی سلوچ ما با جهانی روبرو هستیم که زندگی در آن به صورت دیالوگ جریان دارد. انسان داستان‌های دولت‌آبادی عموماً پرگو و سخن‌پرداز است. اما سلوک قصه دیگری است. آدم‌ها حرف می‌زنند حتی روبرویشان «دیگری» هم وجود دارد اما این نجواها به تک‌گویی‌هایی طولانی دچار شده که فرم دیالوگ را دارند. اگر دقت کنیم سکوتی در بطن اثر پنهان شده است. سکوتی که آدم‌ها را به حرف‌زدن با خود مجبور می‌کند. نویسنده می‌گوید: «درک کاملاً درستی است. برای اینکه دیگر زمانه عوض شده است». پاسخ کوتاه است. به سراغ ویژگی دیگر اثر می‌رویم. آدم‌های دولت‌آبادی نمی‌توانند بین رویا و واقعت پلی بزنند و تعادل مناسبی بین این دو جهان ایجاد کنند. ایشان آن چنان دچار وهم هستند که به واقعت نیز رنگ و بوی کابوس می‌بخشند. نویسنده می‌گوید: «به گمان این مسئله امری ناخودآگاه است و تنها جوابی که من می‌توانم بدهم همین است که باز بگویم زمانه عوض شده و آدم‌ها دیگر هم‌زبان و هم‌دل پیدا نمی‌کنند. پس حرف و سخن‌ها بر دل بیان می‌شود و این محصول روزگاری است که استاد زبان و شعر

باشد. قیس، سنماز و آدم‌هایی که فشار زمان ذهن و جسمشان را پیر کرده است و همین باعث شده که در اثر آن رخوت تلخ ناشی از این امر به میان زبان و روایت آن رسوب کند. نویسنده می‌گوید: من ناگهان در یک مقطع معین چند سال پیش پیری را احساس کردم. فکر نمی‌کنم هیچ انسانی پیری خودش را درک بکند. یعنی هم احساس، هم درک و هم باور. من ناگهان از یک انسان سرزنده و شاداب و گستاخ تبدیل شدم به انسانی که احساس کرد پیر شده. همین طور که در این کتاب هم اشاره شده: من وقتی که ریشم را می‌تراشیم اصلاً به آینه نگاه نمی‌کنم، فقط به تراشیدن ریشم نگاه می‌کنم ولی یک بار که به خودم نگاه کردم دیدم که ابروهایم سپید شده است و این حس شخصی من است. بنابراین یکی از موضوعات کتاب هم این مقوله پیری تحمیل‌شده به نویسنده است».

دکتر مجابی در این بین می‌گوید که در فضای کنونی جامعه ما وقایع به نحوی رقم زده می‌شوند که کهنسالی و پیری به قشر نویسنده تحمیل می‌شود. سلوک نیز از آدمی سخن می‌گوید که بومی سلب‌شده از او و نوستالژی تحمیلی او را به کهنسالی عمیق هم از لحاظ ذهنی و هم از لحاظ جسمی فرو می‌برد. در رمان با آدم‌هایی روبرو هستیم که بر این کهنسالی وقوف پیدا کرده‌اند و حالا نمی‌توانند با زمان خود نفس بکشند. نویسنده سالخورده می‌گوید: «من تا چند سال پیش و تا آن مقطع تلخی که برای نویسندگان ما فراهم شد، هیچ درکی از سن خود نداشتم و پیش می‌رفتیم و پیش می‌رفتیم. پشی می‌رفتیم، ناگهان سانحه‌ای به من قبولاند که من پیر شده‌ام. (زیر بار این سوانح) این پیری چون مقطع داشت برای من محسوس بود». چه شد که محمود دولت‌آبادی نوع روایت خود را بکلی دگرگون کرد. آن همه سخن، زندگی، روزمرگی و شاید اتفاق از ادبیات او کوچ کرده‌اند. دولت‌آبادی علاوه بر انتخاب یک قصه نویسی کاملاً درونی خط سیر زمان و مکان داستانی خود را نیز برهم زده است. او در سلوک از دنیایی صحبت می‌کند که علی‌رغم قصه قدیمی آن تناقض و به شدت پیچیده است. او می‌گوید: «گمان می‌کنم اتفاق ابتدا در زندگی می‌افتد تا رمان. به شما بگویم این اتفاق با یک پیاده‌داشت کوچک در یک قهوه‌خانه در فرانکفورت شروع شد. و بعد با یک سایه‌ای در پیاده‌روی که دیوار سنگی خزه‌بسته‌ای دارد، و ویرزورف به سراغ من آمد. من در آنجا که بورس سه ماهه داشتم، دو ماه ماندم و برگشتم به خاطر همین به اصطلاح احساس غم غربت و نوستالژی بی‌هم‌زبانی. این غم غربت و آن یادداشت کوچک مرا به یک ورطه‌ای کشاند که چهار سال به تاوان نوشتن و وقتی به پایان کار رسیدم دریافت دو سوم این را باید کنار بگذارم». قیس در یک شهر اروپایی و پشت یک در بسته مانده است و با یک اخلاق جهان سومی زندگی می‌کند. این اخلاق این دولت‌آبادی ریشه‌های آن را آشکار کرده است او را نه به گذشته خاطرات بلکه به کابوس زمان از دست رفته دچار می‌کند. به طوری که ما نمی‌توانیم یک قصه کامل را از رمان سلوک تعریف کنیم بلکه آدم رمان از موقعیت‌هایی حرف می‌زند که قطعیت عینی

و نویسنده خسته است. کهنسالی تحمیل‌شده این سال‌ها روحش، جسمش و حتی نگاهش را خسته کرده است. دولت‌آبادی با سیگار بهمین و مستی موی سپید بر گوشه شقیقه‌هایش، نفس می‌کشد، می‌نویسد و از تنهایی و یا شاید تنهاشدن می‌گوید. ماه‌ها بود که می‌خواستیم او را گفتگو کنیم. حرف بزنم و صدایش را یادگار حفظ کنم، اما کسرمتی و مصیبت پشت مصیبت، مرگ برادر، مرگ احمد محمود، خاطره سنگین شاملو که دیگر نبود و... رفق نویسنده شصت و سه ساله را گرفته بود. این گفتگو بالاخره میسر شد در روزهایی که همشهری شاید... دولت‌آبادی با رمان سلوک در کنار جواد مجابی و محمدعلی سبائلو من را پذیرفت. سلوک رمان جدید این نویسنده سالخورده است که پنج سال نوشتن را برایش به همراه داشته است. رمانی غریب و با حال و هوایی کاملاً متفاوت. ناشران رمان نشر چشمه و فرهنگ معاصر هستند و کتاب در نمایشگاه بین‌المللی اسامال منتشر شده است. با دولت‌آبادی از سلوک حرف می‌زنم و از دغدغه‌های او. نویسنده می‌گوید: «من خیلی خوشحالم که می‌بینم جوانی که در زمان شروع رمان نویسی من اصلاً وجود نداشتند و سال‌های بعد به دنیا آمده، این طور آثار من را به طور کامل خوانده و تحلیل می‌کند. برداشت شما بسیار دقیق بود و همان چیزی بود که من نباید بگویم و خواننده باید بگوید. سلوک قصه تداعی‌های ذهن «قیس» است. توالی وحشتناک تداعی‌های ذهنی او مخاطب سلوک را از روایت خطی دور کرده و با انبوهی از وهم، کابوس و شاید سادیسیم تنها می‌گذارد. دولت‌آبادی در سلوک قیس را در مسیری تنها می‌گذارد که او مجبور است تنها و تنها از ذهن خود زندگی را بسازد. توقف محسوس رئالیسم عینی و روایی و آغاز گونه‌های رئالیسم مبالغه‌آمیز ذهنی بدون نزدیک‌شدن به فضاهای آستره و سورئالیستی از مهم‌ترین ویژگی‌های اثر است.

او می‌گوید: «این تداعی پنج سال من را دیوانه خودش کرد. من بیش از یک سال در کار ویرایش این اثر بودم. این کتاب در حدود شصت صفحه بود و من با عذاب، دشواری و سختی کوشیدم رمان را به حدی که مقدور هست چکیده کنم. من در آثار ادبی جهان به چهار اثر علاقه فراوانی دارم. در وهله نخست بیگانه آلبر کامو، دیگر پیرمرد و دریای هینگوی، سومی گرگ بیابان هرمان هسه و آخرین که می‌تواند اولی هم باشد بوف کور خودمان است. من همیشه در طول این چهل سال نویسنده‌ی آرزو داشته‌ام که کتابی به حجم و قدرت یکی از این آثار بنویسم. این اعتراف من است». ایجاز و فشرده‌گی عذاب‌آوری که متن سلوک به خواننده تحمیل می‌کند برآمده از کوشش نویسنده برای روایت فشرده‌ای از یک پروسه زمانی و ذهنی شخصیت اصلی او است. ظرافتی که در روایت درونی متن انجام گرفته، آن را از فضاهایی که به خواننده اجازه هذات‌پنداری می‌دهند دور کرده است. دولت‌آبادی می‌گوید: «امیدوار بودم که این اثر به بازنویسی احتیاجی نداشته باشد و فکر می‌کردم پختگی من در کارم این اجازه را به من می‌دهد که چنین جسارتی داشته باشم. یعنی اثر را با یک بار بنویسم و به نشر بدهم این فکر چنان با شکست منتضحاته‌ای روبرو شد که من را وادار کرد تا این اثر را برایشم و صیقل بدهم و پنج دریابم که دارم به سوی آن الگوهای که دوست دارم، می‌روم و خیلی خوشحالم که موفق شده‌ام. در اثر بوف کور و بیگانه می‌بینم و از این جهت که من را که آرزوی نوشتن یک کتاب کوچک داشته باشد قانع کند، فکر می‌کنم زحمتی که روی فشرده‌کردن آن کشیده‌ام راضی‌کننده باشد». اثر دولت‌آبادی در بافت و بطن خود هنوز به رئالیسم مقبول این نویسنده پاینده است اما دیگر به عینیت و روزمرگی وقادر نیست. این نگاه که از جلد سوم روزگار سپری‌شده مردم سالخورده (پایان جغد) آغاز شده است در سلوک نیز به اوج خود می‌رسد. همه چیز در ذهن و آدم‌هایی که با خود حرف می‌زنند. کهنسالی شاید مهم‌ترین مفهوم درون اثر

شصت و پنج سال کار...

ادامه از صفحه ۶

را می‌شناختم بیشتر افراد سیاسی بودند تا سندیکایی و تشکیلی بود که از بالا شکل گرفته بود. در سال‌های اول پس از انقلاب که شعار افزایش تولید مطرح بود من جزو کسانی بودم که مخالف این شعار بودم و می‌گفتم ما نه دولت را در دست داریم که بخواهیم شعار افزایش تولید بدهیم، و نه حتی سندیکاهای را به رسمیت می‌شناسد که این‌ها پروند با دولت و کارفرمایان مذاکره کرده و با گرفتن امتیازهایی به نفع کارگران مقابل تولید را بالا ببرند. از همه این‌ها گذشته اصلاً افزایش تولید و ساعت کار شعار جنبش سندیکایی نیست، شعار جنبش سندیکایی می‌بایستی کاهش ساعت کار و افزایش دستمزد باشد. حسن حسین‌پور هم سندیکالیست ورزیده‌ای بود و سابقه درخشانی در فعالی سندیکایی داشت. حسین‌پور واقعا یک رهبر و فعال محبوب هم بود. یک بار فکر می‌کنم در سال ۱۳۲۵ بود که او را بازداشت کردند و به زندان احمدآباد بردند. در آن زمان زندان احمدآباد پر بود از افراد شور و لومین، حسین‌پور را نیز بردند و به همراه این افراد در آنجا حبس کردند. اما حسین‌پور آن‌چنان تأثیری در زندان گذاشت که عده‌ای از این

افراد بعدها تبدیل به فعال سیاسی شدند. تأثیرات تعیین‌کننده حسین‌پور باعث گردیده بود که حکومت حتی نتواند گروه نیمه فاشیستی سومکا را که برای مقابله با فعالیت‌های حزب توده و سندیکاهای کارگری بوجود آورده بودند در آبادان پابگیرد.

س - گفته بودید که مایلید در پایان کمی بیشتر راجع به علی امید و تقی باقری و خاطراتی که از آن‌ها دارید صحبت کنید.

ج - بله، باکمال میل. من هم در قزل قلعه و هم در زندان قصر با امید هم‌بند بودم. امید ۲۲ سال از عمر خود را در زندان گذرانید. یک بار او را آن‌قدر شکنجه کردند که به جای رضاخان، بگوید رضا شاه، اما او هرگز این کار را نکرد.

س - علی امید اهل کجا بود؟

س - دربارہ اعتصاب دخانیات که به وسیله باقری هدایت و رهبری می‌شد کمی برامیان بگویند. ج - این اعتصاب در زمان تیمور بختیار بود، تاریخ‌ها را ممکن است کمی نادقیق بگویم. شما لطفاً دقت کنید. اعتصاب در محل دخانیات بود. این اعتصاب یکی از آن اعتصابات است که مورد پشتیبانی مردم قرار داشت و حتی وقتی که کارگران در محاصره نیروهای نظامی بودند مردمی که نمی‌توانستند کمک‌ها و خود را به کارگران برسانند. آن‌ها را از بیرون به داخل دخانیات پرتاب می‌کردند. پس از آن که ماموران نظام نتوانستند این اعتصاب را که خیلی خوب توجیه و سازماندهی شده بود درهم بشکنند. تیمور بختیار که فرمانده حکومت نظامی بود دستور می‌دهد که باقری را دستگیر کنند و به نزد او ببرند. وقتی که باقری را به بختیار می‌برند او با مشاهده مرد کوتاه و نحیفی که در مقابل ایستاده حیرت‌زده می‌شود و فریاد می‌زند تقی باقری این است. بختیار تصور می‌کرد کسی که جرات کرده تا در مقابل او و نظامیان بایستد می‌بایستی کسی مثل کوه باشد. و به واقع بختیار اشتباه نکرده بود. تقی به مانند یک کوه استوار بود و جنب کارگری ایران به رهبری مانند او نیاز دارد. زندان هم هر کاری کردند تا از او متنفرانه بگیرند اما او می‌گفت اگر همه عمر ما مجبور باشم در این جا بگذرانم تنفرنامه نمی‌نویسم. در آن

گذاشته بود می‌داد، قسمت دیگری را به رفیق از کارافتاده و قسمت سوم را هم به پسر یوسف می‌داد. این مرد کوتاه‌قد، سیه‌چرده بلوچ که سر و وضه او هم همیشه مرتب و تمیز نگاه می‌داشت زبان ترکی را بیشتر به مانند زبان مادر صحبت می‌کرد. سرانجام پس از دست و پنجه نرم کردن با یک بیماری در خانه رفیق هم‌زمره علی شناسایی که او نیز یکی از برجستگان جنب سندیکایی است با زندگی وداع کرد.

تقی باقری رهبر سندیکای کارگران دخانیات بود. تقی تیپ بسیار مردمی داشت و از نفوذ و وجهه زیادی در میان کارگران و مردم برخوردار بود. تقی پس از آن که از زندان آزاد شد، به قزوین تبعید شد و وقتی با خانواده ما رفت و آمد داشت و ما اغلب به اتفاق مظاهری که او هم یک سندیکالیست برجسته بود و رفقای دیگری مثل سلمان‌پور و دیگران دسته‌جمعی به شمال می‌رفتیم، به قول معروف هم فال بود و هم تماشا، هم دور هم بودیم، هم با یک دیگر بحث و گفتگو می‌کردیم. تقی از دوام نکرده بود و او هم مانند علی درآمد خود را به دیگران کمک می‌کرد. من تعجب می‌کنم که چرا حتی پس از انقلاب افرادی مانند علی امید و تقی باقری که جزو بهترین رهبران جنب سندیکایی و کارگری ایران بوده‌اند گمان باقی مانده‌اند و شاه‌ها اسمی از این دیدارها نیاوردند.

موقع، وارطان هم در آنجا زندانی بوده مدتی بعد در اثر شکنجه کشته شد.

س - شما به چه جرمی زندانی شده بودید؟

ج - به جرم این‌که با عده‌ای از رهبران سندیکاهای اتحادیه‌های آن دوره به دعوت فدراسیون سندیکای جهانی به مجارستان سفر کرده بودم. شورای متحده مرکزی عضو فدراسیون بود و در آن زمان مرکز فدراسیون در مجارستان بود. به هنگام بازگشت همگی ما را در لیبان بازداشت کردند و با یک هواپیمای نظامی به تهران فرستادند. وقتی که به تهران رسیدیم همه ما را از فرودگاه، یک سر، به زندان بردند.

س - به چند سال زندان محکوم شدید؟

ج - پنج سال

س - با تشکر از وقتی که برای این مصاحبه در اختیار ما قرار دادید

این مصاحبه کمی خلاصه شده است

کارگران چیت سازی بهشهر تهدید به اعتصاب غذا کردند

هم گوش نکنند. وی به تهدید مسئولان و افرادی اشاره کرد که در صدد حل مشکلات کارگران هستند و افزود: چند روزی است که از اهرم تهدید بر علیه نهادهای دولتی و مسئولین در شهرستان استفاده می‌کنند، تهدید به اعتصاب غذا می‌کنند و تهدیدهای دیگری که انسان در می‌یابد به چیزی پای‌بند نیستند. اما علیرغم همه این بحث‌ها تلاش کرده و می‌کنیم که مطالبات بر حق کارگران را پیگیری کنیم و با شدت هم پیگیری می‌کنیم. فرماندار بهشهر گفت: اکنون زمین‌های کارخانه در حال تغییر کاربری است و به محض این تغییر کاربری قابل فروش خواهد بود که با فروخته می‌شود و پول آن به کارگران پرداخت می‌شود و یا قطعات زمین به کارگران داده می‌شود. به هر حال همه کارها به شدت در حال پیگیری است، مدیر کل صنایع پوشاک و نساجی وزارت صنایع با جدیت بدنبال وصول پنج میلیارد تومان مصوب دولت است. چهارصد میلیون دیگر از طرف دولت تصویب شد که وام تبصره ۳ به کارگران داده شود، کمیسویی در استان تشکیل شده که کارها را پیگیری می‌کند و ... اما باز هم می‌گویم وصول کل مطالبات کارگران زمان می‌برد. کاشانی‌زاده با اشاره به رد مبلغ دو بیست میلیون تومان وصول‌شده از طرف کارگران و درخواست مبلغ پنج میلیارد تومان از سوی آنها، با اظهار تأسف از این حرکت، وصول کوتاه مدت این مبلغ را به علت طی شدن مسیر اداری و بانکی آن غیر ممکن دانست و گفت: به کارگران توصیه کردم که بجای این مخالفت‌ها، بیانیید با هم همراه شویم و در کنار هم سریع‌تر بتوانیم به حل مشکلات فائق آئیم. اما متأسفانه نه حرف کسی را می‌پذیرند و نه به کسی اعتماد دارند و این مشکل بزرگ ماست!

در حالی که اعتصاب و اعتراض کارگران چیت‌سازی بهشهر همچنان ادامه دارد خبرها حاکی است که کارگران تهدید کرده‌اند دست به اعتصاب غذا خواهند زد. بنابر این گزارش کارگران چیت‌سازی کسی را چه دولتی و چه غیر دولتی به داخل کارخانه راه نمی‌دهند. علی‌اکبر کاشانی‌زاده فرماندار بهشهر در گفتگو با خبرنگار خبرگزاری کار ایران، ایلتا، با تأیید این خبر که کارگران با انتشار اطلاعیه‌ای تهدید به اعتصاب غذا کرده‌اند، گفت: دو نفر از کارگران گفته‌اند که اعتصاب غذا کرده‌اند و وصیت‌نامه‌ای هم نوشته‌اند. وی افزود: این عمل بصورت گروهی نبوده است، اما اطلاعیه‌ای صادر شده است که در آن کارگران از شنبه تهدید به اعتصاب غذا کرده‌اند و چون چندین بار است که در طول این هفته چنین تهدیدی را مطرح کرده‌اند احتمال اینکه فردا دست به چنین عملی بزنند، وجود دارد. فرماندار بهشهر با انتقاد از برخی اعمال کارگران، از عدم اعتماد آنان به دولت و مسئولین دولتی اظهار نارضایتی کرد و گفت: متأسفانه مشکلات روحی و روانی زیادی برای مسئولان و خدمتگزاران مردم در این شهرستان ایجاد کرده‌اند، عده‌ای که خود مشکل دارند، به دنبال متشنج کردن جو شهر هستند و نمی‌گذارند کارگران دیگری که می‌خواهند سالم کار کنند و به دولت اعتماد دارند، با آرامش به دنبال مطالبات خود باشند. وی افزود: اراده‌ای وجود دارد و فضای ایجاد شده است که می‌خواهد کارگران را به روش‌های غیر منطقی و غیر عقلانی بکشاند و این فضا همچنان ملتعب باقی بماند. تبلیغات منفی در جهت پائین آوردن روحیه اعتماد کارگران از طریق اعمال غیر عقلانی، از جمله روش‌هایی است که این عده در پیش گرفته‌اند و باعث شده است که کارگران حرف هیچکس حتی مستعدان شهر و خانواده‌های شهدا را

چریک‌ها تشکیل شده بود چون گردانندگان ستاد را می‌شناختم که به جای کار ستادی کار تشویق می‌کردم که به جای کار ستادی کار تشویق می‌کنند و حتی روزی به یکی از مسئولین اصلی ستاد که رفیقی به نام ن - خ بود پیشنهاد کردم که ستاد را منحل کرده و کارگران را تشویق به تشکیل سندیکا و شرکت در فعالیت سندیکایی بکنند اما ن - خ ضمن رد پیشنهاد من گفت ما بازوی مسلح خلق هستیم و خلاصه به شکلی فعالیت سندیکایی را تحقیر می‌کرد و یا لاقال اهمیتی برای آن قائل نمی‌شد، خوب البته این رفیق الان دیگر خیلی تغییر کرده است. با دست‌اندرکاران و فعالان سندیکایی کارگران پروژه‌ای هم زیاد صحبت می‌کردم و سعی می‌کردم که تجربیات خودم را در اختیار آنها قرار دهم. آن‌ها هم که بعضی‌هایشان پیگیری بودند اندیشه و برداشتهای خطایی نسبت به فعالیت سندیکایی داشتند و تحت نام سندیکا بعضی اوقات کارهایی می‌کردند که با فعالیت سندیکایی مغایرت داشت.

س - از مبارزان جنبش سندیکایی قبل از انقلاب کمی برآیمان بگویید. ج - بعد از کودتای ۲۸ مرداد وقتی که دوباره زندانی شدم در زندان مدتی را با تقی باقری هم‌بند بودم و ما اغلب با یکدیگر درباره مسائل سندیکایی و کارگری گفتگو می‌کردیم. پس از کودتا عده‌ای راجع به مخفی کردن فعالیت شورای اتحادیه متحده صحبت می‌کردند. تقی با این فکر و ایده مخالف بود و می‌گفت که سندیکا و اتحادیه را نمی‌توان مخفی کرد و اگر چنین کنید این‌ها فلسفه وجودی خودشان را از دست می‌دهند. من هم با او در این باره هم‌نظر بودم. مشکلی که در زمان تشکیل شورای متحده مرکزی وجود داشت این بود که تشخیص رهبران حزبی و سندیکایی از یکدیگر غیرممکن بود. باقری معتقد بود که این‌ها باید اصلاح شوند. باقری یک رهبر سندیکایی محبوب و برجسته بود. من یک بار که برای آموزش یک دوره سندیکایی در فدراسیون جهانی سندیکایی اعزام شده بودم همین نظر و دیدگاه را در آنجا مطرح کردم. لوسائیان دبیر وقت فدراسیون ابرج اسکندری نماینده شورا در فدراسیون بیشتر در این باره با من هم رای و نظر بودند و تأیید می‌کردند که نظر تقی باقری صحیح بوده است. علی‌امید هم اعتقاد شدیدی به اصول کار سندیکایی داشت. به همین دلیل پس از آن‌که امید، به اتفاق، کاوه، نجفی، منوچهر معلم و هرگز نتوانستیم سندیکاها و اتحادیه‌های با آن کیفیت که داشتیم بوجود آوریم. پس از سرکوب اتحادیه‌های قلابی بوسیله مقامات دولتی و بختیار وجود آمدند و همه‌ساله کسانی را به عنوان نماینده به ژنو و خارج می‌فرستادند که همگی فرمایشی بودند. البته اجازه هم نمی‌دادند که کارگران حتی عضو اتحادیه‌هایی که خودشان بوجود آورده بودند بشوند. زیرا که از پیوستن کارگران به این اتحادیه‌ها هم وحشت داشتند و می‌ترسیدند که کارگران بیایند، یا ماهیت آن را تغییر دهند و یا با الهام از آموزش و تجربه‌ای که بدست می‌آورند اتحادیه‌های مطلوب خود را بوجود آورند. خلاصه سخن این‌ها که این اتحادیه‌ها تنها در نام وجود داشتند و با آن‌ها و به نام کارگر هر کاری که می‌خواستند می‌کردند و اعتراض کسی هم به جایی نمی‌رسید. درست مثل الان و درست مثل خانه کارگر که عمومیت پیدا نکرده و به صورت دکور وجود دارد. آن موقع هم همین طور بود. پس از انقلاب هم اکثر کسانی که فعالیت سندیکایی را شروع کردند افراد سیاسی بودند. مثلاً اکثر بنیان‌گذاران انجمن همستگی در تهران که من عده زیادی از آن‌ها

ادمه در صفحه ۹ دوباره روز از نو روزی از نو. وقتی که وارد دفتر زندان شدم حامدی که در آنجا ساقی بود، روی به من کرد و گفت تو کجا این جاکجا؟ و من پاسخ دادم اینجا برای من آشناست. من قبلاً هم اینجا بوده‌ام و خطاب به وی گفتم فلان فلان شده اگر بیرون گیرم بیافتی شکست را پاره می‌کنم و او در جواب من گفت حالا که گذشت. س - حامدی را از کجا می‌شناختی ج - او قبلاً عضو شورای شهر آبادان بود و مرا به خوبی می‌شناخت. پس از این که وارد زندان شدم بعد از بازجویی اولیه مرا به یک سلول انفرادی که بدترین سلول آنجا بود منتقل کردند. مقامات زندان از این سلول که بغل توالت بود برای تسلیم زندانیان استفاده می‌کردند. می‌گفتند سرهنگ جلالی که در آن موقع مسئول زندان بود خودش شخصاً به دیدار زندانیانی که در این سلول زندانی بودند می‌رفت تا شاهد درم شکستن و تسلیم آن‌ها باشد، اما من در این سلول شش ماه به سربردم بدون این که اظهار تدامت و ناراحتی کنم و در طول آن مدت توانستم هم با زندان عمومی و هم با سلولی که یک افسر را در آن‌ها به عنوان جاسوس زندانی کرده بودند تماس برقرار کنم. سرانجام پس از شش ماه سرهنگ جلالی دستور داد که مرا به زندان عمومی منتقل کنند. در زندان عمومی علاوه بر رفیق (ن)، رفیق شناسایی را هم ملاقات کردم. او در آن زمان می‌گفتند که ضعف نشان داده، اما من چون او را می‌شناختم و از ماجرای فعالیت‌های او اطلاع داشتم. می‌دانستم که قضیه او چیز دیگری بود، ضعفی در کار نبود. شناسایی اگر می‌خواست ضعف نشان دهد عده‌ای نظامی را می‌بایستی لو داده باشد چون او آن‌ها را می‌شناخت. اما او این کار را نکرده بود. به برخی از فعالیت‌های خود اعتراف کرده بود که فعالیت‌های دیگری را بپوشاند و افرادی را که با او مرتبط بود مصون نگاه دارد. وقتی من وارد زندان عمومی شدم او بایکوت بود، اما من این بایکوت را شکستم، زیرا که می‌دانستم او شایسته بایکوت نبود. س - در زندان آیا افراد دیگری از فعالین جنبش سندیکایی آن دوران نیز بودند؟ ج - بله علی‌امید و تقی باقری هم بودند، بچه‌های دیگر هم بودند. بعد از یک ماه ماها را به زندان قصر منتقل کردند، من با علی‌امید در شماره سه زندان قصر هم‌بند بودم. در زندان موقت هم با تقی باقری هم‌بند بودم. اکثر زندانیان بند ۳ قصر توده‌های بودند. عده‌ای افراد عادی بیشتر در میان ما بودند. به هر حال پس از مدتی محاکمه من شروع شد. اما چون مدرکی آزاد کردند. جالب این که آقای شهباز، حتی به برادر خودش نیز رحم نکرده بود و علاوه بر کارگران شیرازی و خوزستانی برادر خودش را نیز لو داده بود. او که نامش حسین شهبازی بود سه سال در آن دوره در زندان به سر برد. شهبازی حتی بعد از آن که چهره‌اش برای همه شناخته شد باز هم دست‌بردار نبود، و پیوسته سعی می‌نمود که دوباره در میان ما نفوذ کرده و اطلاعات به دست آورد. او پس از افضای چهره واقعی‌اش رئیس کشتیرانی آریا به عهده گرفته بود. روزی رفیقی را که هنوز گویا از ماهیت او باخبر نبود و یا شاید اگر بود با او همکاری می‌کرد مجدداً به سراغ ما فرستاد. اما ما به او جواب سربلایی دادیم و به او بیشتر هشدار دادیم که مراقب رابطه خودش با شهبازی باشد. برادرم که برای بدرقه این شخص به گاراژ تی بی تی فیشرآباد تهران رفته بود تعریف می‌کرد که عباس شهبازی در حالی که عینک دودی به چشم داشت به ملاقات این رفیق آمده بود. گویا قول قرارهائی از قبل را هم گذاشته بودند. اما خوشبختانه ما این بار هم از افتادن در این دام نجات یافتیم.

در دوران انقلاب مجدداً فعالیت سیاسی و سندیکایی در بین کارگران خوزستان شروع گردید و این فعالیت‌ها بتدریج اوج گرفت. در دوران انقلاب به غیر از حزب توده ایران سازمان‌های دیگری مثل چریک‌های فدایی، مجاهدین و بعداً پیکار هم وارد عرصه کار و فعالیت سندیکایی شدند. چریک‌ها ستادی را تشکیل دادند. عده‌ای نیز رفتند و سندیکای کارگران پروژه‌ای را سازمان دادند. خیلی از کسانی که قبلاً توده‌ای بودند حالا با چریک‌ها همکاری می‌کردند. من در آن زمان که ستاد

اشاره: ب - ک از فعالان و مبارزان پیشرو، پرشور و شناخته‌شده جنبش سندیکایی و کارگری ایران در بیش از شش دهه گذشته است. مناسبت اول ماه مه موجب گردید که به سراغ او رفته و با ایشان به گفتگو بنشینیم. هدف اصلی از این گفتگو انتقال تجربیات این فعال مبارز و پیشرو به نسل حاضر فعالین جنبش سندیکایی و کارگری ایران بوده است. وی در این مصاحبه از وضعیت اجتماعی و معیشتی کارگران در دوره‌های گذشته، از مبارزان سرشناس این جنبش که هم‌زمان او بوده‌اند و از دستاوردها، کامیابی‌ها و عدم کامیابی‌های جنبش سندیکایی با خوانندگان کار سخن خواهد گفت. به علت طولانی‌بودن این مصاحبه ما آن را در چند شماره کار درج خواهیم کرد. با تشکر از کلیه کسانی که امکان این مصاحبه را فراهم کرده و یا در این مصاحبه ما را یاری کرده‌اند.

بعد از این که من به تهران گریختم پلیس و ساواک در خوزستان حمله می‌کنند و عده زیادی را که سابقه توده‌ای و یا فعالیت سندیکایی داشته بازداشت می‌کنند، اما هیچ یک از این‌ها جزو کسانی نبودند که با من ارتباط داشتند. تنها یک نفر از کسانی که با من ارتباط داشته پس از دستگیری‌ها دچار ترس می‌شود و خودش می‌رود و چیزهایی را به پلیس می‌گوید. رفیق «ن» را که من قبلاً به او هشدار داده و او را از ارتباط با افراد مشکوک برحذر کرده بودم را گرفتند و به جرم گرفتن پول و داشتن ارتباط با دکتر رادمنش به ۱۲ سال زندان محکوم کردند. من خیلی محتاط بودم و به آسانی سرخ به کسی نمی‌دادم. به عنوان مثال در زمانی که مشغول سازماندهی فعالیت سندیکایی بودم روزی رفیق کارگری که از قضیه بو برده بود به سراغ من آمد و گفت رفیق «ب» شنیده‌ام که خبرهایی هست، اگر چیزی هست ما را هم بی‌خبر نگذار. من به تندی جواب دادم که پسر برو به مادر و خاوت رسیدگی کن. فعلاً هیچ خبری نیست، بعداً ما ماجرای دستگیری‌ها پیش آمد شنیدم که این رفیق گفته بود خدا پدر (ب) را بیامرزد که مرا درگیر این قضیه نکرد والا من هم می‌بایستی الان در زندان باشم، در کار مخفی آنچه‌که اهمیت دارد سازماندهی است و به حرکت درآوردن غیرمستقیم کارگران لذا باید از جمع‌آوری افراد و گسترده کردن شبکه اکیدا پرهیز کرد زیرا که امکان روفتن را افزایش می‌یابد. در آن موقع چون ما در آغاز کار سازماندهی و احیا مسجد فعالیت سندیکایی بوده از عضوگیری گسترده پرهیز می‌کردیم زیرا نمی‌خواستیم که هم کارگران فعال را گرفتار کنیم و هم شبکه را در معرض تهدید پلیس قرار دهیم. بعداً شنیدم که این رفیق را پلیس بازداشت می‌کند و به زندان انفرادی منتقل می‌کند اما چون در واقع امر نه من چیزی به او داده بودم و نه او اطلاعی از کم و کیف فعالیت ما داشت چیزی از او دستگیر پلیس نشد. واقعا تجربه ماها در آن زمان کم بود، مثلاً رفیق دیگری را در همان ارتباط که با رفیق (ن) تماس داشت بازداشت می‌کند که این رفیق به خاطر سادگی در جواب پرسش بازجو که از او پرسیده بود برای چه به خرمشهر رفته بودی؟ می‌گوید رفته بودم پیرسم چه خبر است؟! که خوب این پاسخ سرخی می‌شود برای پلیس. این رفیق بعداً گفت که پس از دادن این جواب به بازجو، بازجو به او گفت پس اگر تو کاری به این کارها نداشته‌ای، برای چه رفته بودی ببینی در آنجا چه خبر است؟! س - شما کی بازداشت شدید؟

ج - یک سال بعد. یک سال بعد در تهران. من یک روز در خیابان سعدی شمالی در پیاده‌رو مشغول رفتن بودم که به ناگهان ماموران ساواک که با تاکسی مشغول گشت‌زنی بودند پا فریاد آی دزد آی دزد به طرف من هجوم آوردند و مرا بازداشت و با خود بردند. س - چرا با تاکسی؟ ج - تاکسی پوشش بود، و آی دزد، آی دزد هم برای این بود که بازداشت مرا توجیه کنند. بعداً متوجه شدم که شخصی به نام حامی بود که قبلاً فعالیت سیاسی داشت، اما رفته بود و پلیس شده بود و آن روز مرا در خیابان دیده بود و شناسایی کرده بود، خلاصه ما دوباره بازداشت شدیم و از زندان قزل قلعه سر درآوردیم.

بخشی از بیانیه شورای مرکزی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی سهند تبریز

به مناسبت اول ماه مه، روز جهانی کارگر

جنبش دانشجویی که پس از سال‌ها افسول، توانست در سال ۷۶ فعالانه خود را به عنوان یکی از تاثیرگذارترین عوامل در عرصه سیاسی کشور مطرح نماید، از آغاز با حمایت قاطع از اصلاحات و پشتیبانی از نامزد اصلاح‌طلبان نقش پیشگام‌بودن خود را در جنبش دمکراسی‌خواهی به خوبی ایفا نمود. با گذشت چند سال از آغاز روند اصلاحات به تدریج ضعف‌ها و ناکارآمدی‌های جدیدی در این شیوه اصلاحات مشاهده گردید که به نوبه خود بر مهم‌ترین مولفه آن یعنی جنبش دانشجویی نیز تاثیرگذار بود. جنبش دانشجویی با محدودکردن خواسته‌های خود به اصلاحات از بالا و نیز عدم پافشاری کافی بر موقله عدالت اجتماعی و تقسیم ثروت در جامعه که مهم‌ترین عنصر ساخت قدرت می‌باشد نتوانست نقشی را که در حد و توان آن بود به اندازه کافی به انجام برساند. در واقع نداشتن ارتباط با بدنه جامعه و نیروهای اجتماعی بزرگ‌ترین ضعف جنبش دانشجویی بود و چنان‌که دیدیم در تیر ماه ۷۸ به راحتی سرکوب شد. اما خصلت ترمیم‌پذیری بی‌نظیری که در جنبش دانشجویی وجود دارد باعث گردید تا به تدریج از اصلاحات حکومتی فاصله گرفته و قدم به قدم به سمت اصلاحات مردمی و ریشه‌ای گرایش پیدا کند. تصمیم تاریخی نمایندگان دانشجویان کشور، اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان دانشگاه‌های سراسر کشور (دفتر تحکیم وحدت)، در اعلام خروج از جبهه دوم خرداد و تشکیل جبهه فراگیر دمکراسی‌خواهی نشانه درس‌گیری از گذشته و تحلیل درست وضعیت امروز جامعه است. پشتوانه اصلی جبهه دمکراسی‌خواهی یقیناً نه احزاب ساخته‌شده از بالا، بلکه گروه‌های پایه اجتماعی (به ویژه کارگران) خواهند بود.

نیروهای آزادی‌خواه، مترقی و انسان‌دوست ایرانی دریافته‌اند که نتیجه ۱۳ سال اجرای سیاست از بنیان غلط تعدیل اقتصادی جامعه ایران را در وضعیتی بسیار بحرانی و تحت حاکمیت سرمایه‌داری عقب‌مانده قرار داده است. این سیاست ضدشعری که در هر جای دنیا که مدلی از آن امتحان شد به شکستی فاجعه‌بار و خفت‌بار منجر شد، امروز همچنان در کشور ما در جریان است. بازکردن درهای کشور به روی واردات بسی رویه کالاهای مصرفی، خصوصی‌سازی شتاب‌زده یا به عبارتی بهتر خودمانی‌سازی نهادهای تحت کنترل دولت به نفع آقا‌زاده‌ها، اخراج وسیع کارگران، کاهش مداوم و چشمگیر سطح دستمزد زحمتکشان و عدم پرداخت به موقع آن، بازگذاشتن دست پیمانکاران بسیاری درزدن قانون کار به جنگل بر نظام اقتصادی کشور همراه با ملازمت تفکیک‌ناپذیر آن در زمینه سیاسی یعنی سرکوب اعتراضات مردمی و مقابله با آزادی‌های مدنی را به همراه داشته است. ابعاد فاجعه‌بار چنین سیاست‌هایی به ویژه در صنایع کلیدی کشور سرنواشت هولناکی به همراه داشته است. صنعت نفت یعنی شاهرگ حیاتی اقتصادی کشور ما که ملت ایران با خون دل و به رهبری پیشوای آزاده خود، مصدق کبیر، ملی کرده بودند، امروز در چپاول غارتگران بین‌المللی و شرکت‌های فراملی است که با کنترل شریان‌های اقتصادی میهن ما، استقلال سیاسی را نیز ما ربوده‌اند. قراردادهای ننگین بیع متقابل که سرنواشت ۶۰ میلیون ایرانی را به دست شرکت‌های فراملی‌ای چون شل، توتال و بی پی قرار داده است، حتی به اطلاع نمایندگان مردم ایران در مجلس نیز نمی‌رسد.

مبارزه برای استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی جزیر از راه تشکیل یک ائتلاف دمکراتیک ملی و اتحاد عمل دو بازوی عمده آن یعنی جنبش کارگری و جنبش دانشجویی میسر نیست. این ائتلاف باید مبارزه با استبداد و استعمار را هم‌زمان سرلوحه کار خویش قرار

ادامه در صفحه ۹

علیه تفرقه، علیه تحریف

برای اتحاد، برای حقیقت

مسئول کمیسیون خلق‌های سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت) - ماشاءالله سلیمی

دولت قوام برای جلوگیری از بازتاب وسیع جنایاتش به هنگام سرکوب جنبش آذربایجان و کردستان و نیز توجیه آن ابتدا تمهیداتی را انجام داد. در این رابطه ابتدا کنترل خویش را بر مطبوعات افزایش داد و سپس «نهضت جنوب» را به رهبری سران قشاقی و دیگر خوانین برآورد. نهضت جنوب که از طرف جنایتکارانی چون ناصر قشقاوی رهبری می‌شد، از هیچ‌گونه رذالت و جنایت در حق مردم آن سامان دریغ نکرد. این تبهکاری‌ها در مطبوعات آن دوره و بویژه در روزنامه «ایران ما» بازتاب وسیعی یافته است که در زیر فقط به نقل یک نمونه از آن بسنده می‌شود: «...اشاره قلعه» را سوراخ و به درون ده وارد می‌شوند و شروع به قتل و غارت و هتک نوامیس مردم و دهقانان نموده و کدخدا و ریش‌سفیدان را... دچار انواع شکنجه‌ها می‌نمایند و از قراری که گفته می‌شود ۹ بچه را سر می‌برند و چند زن را شکم پاره می‌کنند و چند تن از مردان را با تبر گردن می‌زنند و بالاخره تمام اسوا و هستی مردم را غارت می‌نمودند و قلعه را با خاک یکسان و سپس آتش می‌زدند».

این همه اعمال جنایتکارانه توسط «دولت‌مدان» مورد استناد «پارس پژواک» که لایحه غم‌بارسازان را نیز دارند، سازماندهی و هدایت شد تا از یک سو ماهیت مترقی آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه و انسانی و مدرن جنبش آذربایجان و کردستان را وارونه نشان دهند و از طرف دیگر سرکوب آزادی‌خواهان دو منطقه مزبور را در نظر ساکنان جنوب کشور، سرکوب مشتی آشکار جلوه سازند.

البته دولت قوام فقط به این اقدامات بسنده نکرد، بلکه هم‌زمان با آن فشار بر تشکلهای کارگری و سرکوب آن‌ها را تشدید کرد. چنان‌که تنها در سرکوب اعتصاب مسالمت‌آمیز دهها هزار نفری کارگران جنوب، به دستور «دولت‌مدان» مورد پسند «پارس پژواک» از کارگران ۴۶ نفر کشته و ۱۷۰ نفر زخمی گشتند و نیز در شاخه اعتصاب کارگران به خاک و خون کشیده شد. این‌ها همه برای ایجاد زمینه سرکوب دژهای اصلی آزادی، یعنی آذربایجان و کردستان بود. و چنین بود که دولت قوام در کنار این عملیات، با بهره‌گیری از اشتباهات فرقه دموکرات آذربایجان ایران و نیز دو حزب عمده مترقی آن دوره یعنی حزب توده ایران و حزب ایران و با استفاده از شرایط مساعد بین‌المللی یعنی حمایت انگلیس از سرکوب و نیز خروج ارتش شوروی، یورش به آذربایجان را سازماندهی کرد.

ارتش زیر فرمان «دولت‌مدان» دومین جنایات خود را در استان زنجان آغاز نمود. استان زنجان و بویژه شهر زنجان که طبق توافق نامه بین‌المللی رهبری فرقه و دولت قوام از فدائیان مسلح خالی گشته و پیشاپیش به دولت قوام واگذار شده بود، از حمله نیروهای نظامی «دولت‌مدان» که با توپ و تانک صورت گرفت، در امان نماند. یورشگران نظامی همراه خوانین ذوالفقاری، چنان با مردم شهر از پیش تحویل داده شده برخورد کردند که بدتر از حمله اعراب و مغول‌ها به ایران بود. سپس نوبت تبریز و بعد اردبیل و دیگر شهرهای آذربایجان رسید.

آقایان «پارس‌پژواک» کی‌ها!

در اینجا نه حوصله و نه مجال شرح جنایات اوباش زیر فرمان «دولت‌مدان» مورد حمایت شما نیست اما بازگویی یک نکته را ضروری می‌دانم و آن این است که تعدادی از سربازان ارتش فاتح همراه با عمده آکره آنان بعد از ورود به شهر تبریز برای تجاوز به خانمی که عضو فرقه دموکرات آذربایجان بود، صف کشیده بودند و ایشان تا مدت‌ها بعد از به زیرکشی شده شدن حکومت پدر تاجدار «دولت‌مدان» زنده بود. اینکه پس از شرح مختصر عملیات «چنگ و دندان» «دولت‌مدان» در آذربایجان نقل مضمونی سنوالبخش پایانی قسمت دوم این نوشته را ضروری می‌دانم: آیا سرکوب جنبش آزادیخواهانه و عدالت‌جویانه و حق‌طلبانه مردم آذربایجان و

کردستان، به سود امر دموکراسی در ایران تمام شد؟ و یا این که برعکس مقدمه استقرار و تحکیم پایه‌های دیکتاتوری گشت. دولت قوام بعد از سرکوب هر دو جنبش، تمام وعده‌هایی را که داده بود، زیر پا گذاشت. از جمله این وعده‌ها، بردن لایحه تقسیم خالصجات در سراسر ایران و انتخابات دموکراتیک با حق رای زنان به مجلس پانزدهم بود. این کار نه تنها صورت نگرفت، بلکه حاصل اقدامات یک ساله حکومت ملی آذربایجان نیز از مردم این دیار پس گرفته شد. به طوری که فئودال‌ها و سران عشایر پیش از گذشته میدان تاخت و تاز یافته و حاکم غدار مال و جان روستائیان و زحمتکشان گشتند. حتی چند سال بعدتر که دوباره جنبش آزادی‌خواهی جان تازه‌ای گرفت و مصدق را بر مصدق صدرات نشانند. هیچ‌کدام از این خواسته‌ها ارزش مطرح شدن نیز نیافتند. و تنها بعد از ۱۷ سال از سرکوب خونین، پدر تاجدار «دولت‌مدان» به دستور دولت وقت آمریکا مجبور به انجام اصلاحات ارضی و دادن حق رای به زنان گشت.

بدین ترتیب بعد از سرکوب این جنبش‌ها (جز دوره‌ای کوتاه مدت) استبداد قرون وسطایی حکومت تمرکزگرا بر کشور حاکم گشت و تا سال ۱۳۵۷ دوام یافت و از آنجا که استبداد طولانی اخلاف «دولت‌مدان» «چنگ و دندان» دار، امکان آگاه کردن مردم و نیز بالارفتن شعور سیاسی آن‌ها را از روشنفکران سلب کرده بود (احزاب سیاسی مترقی همه سرکوب گشته بودند)، طغیان و انقلاب مردم نیز به پراشه رفت و به جای استبداد شاهی، حکومت تئوکراتیک ارتجاعی را به ارمان آورد.

بنابراین اینک از سرکوب مردم و آزادی‌خواهان آذربایجان و کردستان تقریباً ۵۷ سال می‌گذرد، وظیفه تک تک روشنفکران مترقی و آزاده است که وجدان خویش را قاضی کرده و از خویش بپرسد: چرا در دهه‌های پایانی هزاره دوم، حکومتی از قعر تاریخ سر برآورد و بر سرنوشت کشور ما حاکم گشت؟ آیا از جمله این دلایل این نیست که نه تنها حکومتگران، بلکه بسیاری از اندیشمندان و روشنفکران کشور ما، از یک نوع حکومت متمرکز قرون وسطایی دفاع می‌کردند و هنوز هم می‌کنند؟ (۲) و به همین دلیل نیز کافی بود که به هر جنبشی انگ «تجزیه‌طلبی» زده شود، تا جواز سرکوب آن اخذ گردد؟ علاوه بر این باید از «پارس پژواک» و سایرین پرسید آیا حاکمیت متمرکز قرون وسطایی حداقل برای مردم فارس زبان کشور من سعادت و بهزیستی آورد و یا این که سبب رشد و شکوفایی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی آن دیار گشت؟

مگر غیر از این است که تمام ایران با درجات مختلف دچار عقب‌ماندگی همه‌جانبه گشته و هنوز هم هستند؟

آیا غیر از این است که استبداد بالای جان همه است و فارس و ترک و کرد و عرب و بلوچ و ترکمن و... نمی‌شناسند؟

مگر شکنجه‌گران ساواک شاه و ساواهای جمهوری اسلامی فرقی میان ترک و کرد و بلوچ، ترکمن، عرب و فارس و غیره می‌گذاشت و یا می‌گذارد؟

آیا نباید از این همه واقعیات و نیز از آن همه تجربه درس گرفت؟ اگر این همه واقعیات نیست حداقل توجیهی به سیاست تحقیرملی‌میلیت‌های تحت ستم در جمهوری اسلامی و بویژه سیاست حاکم بر «سیما لاریجانی» در این زمینه داشته باشند تا دشمنی این عنصر ارتجاعی و عامل بیگانه را در مورد مردم آذربایجان پیشه کنند.

بنابراین اگر نویسنده یا نویسندگان «پژواک» سعادت و آزادی و بهزیستی و اتحاد داوطلبانه باید به جای تمجید قصابان خلق‌ها، تحت عنوان «دولت‌مدان»، آن‌ها را با نام واقعی‌شان یعنی جلادان دموکراسی و سعادت مردم ایران معرفی کنند. و نیز به جای انگ‌زدن به جنبش مردمی حق‌طلبانه و نیز تجددخواهانه مردم آذربایجان آن را ارج نهند و در راه اهداف تحقق‌نیافته آن کوشا باشند. زیرا میان حل «پارس پژواک»‌ها، تنها نیستند.

سخنی چند در مورد جنبش کردستان

سیامک - ش

اکنون کردستان شرایط ویژه و پیچیده‌ای را از سر می‌گذراند. تحولات اخیر در عراق، این شرایط را پیچیده‌تر کرده است. و این شرایط ویژه می‌طلبد که سازمان تحلیل‌ها و نگرش‌های مشخص تری را در ارتباط با این منطقه به پیش ببرد.

واقعیت این است که سازمان بعد از فروپاشی اتحاد شوروی و شکست سیاست ویژه‌اش در قبال ج - ا - و بحران‌های مربوط به آن، در رابطه با کردستان به یک سری موضع‌گیری‌های عمومی بسنده کرده و از تحلیل مشخص بویژه در رابطه با سازمان‌های سیاسی کردی و مواضعشان فرومانده است. البته این که سازمان اهمیت مسئله ملی در رابطه با اقلیت‌های قومی در ایران را درک کرده و در این رابطه سیاست‌های ویژه‌ای را اتخاذ نموده است. خود جای تقدیر است. اما به نظر من سیاست سازمان در این رابطه باید ارتقا یافته و نمود مشخص تری بیابد، که بحث در مورد نوع سیاست‌های احزاب کردی (چه در ایران و عراق و ترکیه) از این جمله است. این که سمت‌گیری عمومی جنبش کردستان یک سمت‌گیری دموکراتیک است و سازمان خود را در این راستا می‌یابد، یک موضع‌گیری و بحث عمومی است که تنها به این منجر نمی‌شود که سازمان تنها بر اشتراکات خود با آن تاکید کند. تحلیل و موضع‌گیری‌های مشخص می‌تواند این سیاست عمومی را کاراتر کرده و بعدها و ویژه‌ای به آن بگذرد. بویژه این که جنبش کردستان فراز و نشیب‌هایی را می‌گذراند که در تمام ابعادش وجه و تظاهر دموکراتیک و مترقی ندارد و تحلیل مشخص سازمان می‌تواند به تعقیب بعد دموکراتیک و مترقیانه جنبش کردستان یاری رساند. که در این رابطه می‌توان به نوع سمت‌گیری احزاب کردی در کردستان عراق در خلال جنگ اخیر اشاره کرد که با نگرش سازمان به این جنگ تناقض آشکار داشت و سازمان می‌توانست با تحلیل مشخص خود دیدگاه‌های خود را در رابطه با نوع تحولات در کردستان ایران نیز مشخص تر کند. در اینجا برای این که بحث نمود واضح تری بیاید به چندین نمونه اشاره می‌کنم:

۱- هنوز سازمان در رابطه پ ک ک (که علاوه بر این که در کردستان ترکیه نقش عمده‌ای را ایفا می‌کند، تأثیرات مشخصی نیز در کردستان داراست) فاقد یک نگرش و سیاست مشخص است و موضع‌گیری واضحی در رابطه با فراز و نشیب‌های سیاست این حزب در قبال کردستان ایران نداشته است. بویژه این که این حزب در مرحله مبارزه مسلحانه پارتیزانی هستند) به نحو چشم‌گیری متکی به حکومت‌های استبدادی و دیکتاتوری منطقه هستند.

۲- کردستان عراق از سال ۱۹۹۱ وارد مرحله نوینی شده است که نوع تحولات آن مستقیماً در کردستان ایران تأثیرات جدی خود را دارد. همچنین احزاب حاکم در این منطقه فراز و نشیب‌های متضادی را در سیاست خود در رابطه با حکومت ایران و احزاب کردی ایرانی پشت سر گذاشته‌اند. تحلیل و نگرش مشخص سازمان در باره این منطقه خود مسئله‌ای جدی است که به تحکیم و نفوذ سازمان در کردستان ایران یاری بیشتری خواهد رسانید.

۳- سیاست حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان زحمتکش کردستان (کومله) در رابطه با جنگ علیرغم سکوت‌ها و ژست‌های ضدجنگ‌شان چه در خفا و چه به صورت آشکار در اصل بر مبنای تایید جنگ قرار داشت و بویژه کومله در این رابطه بیشتر جلو رفت، چون‌که بعد از انشقاق از حزب کمونیست ایران دارای ارتباط با حکومت عراق و حزب بعث نبود و از این بابت نگرانی چندانی در رابطه با سرنگونی صدام و قطع کمک‌های مادی و تخریب پشت جبهه خود نداشت.

واقعیت این است که سیاست این احزاب نباید حضور علنی‌شان با یک سیاست پراگماتیستی در جهت حفظ خودشان در عراق است و از این جهت کاملاً به عکس آن مبنای عمل می‌کنند که هویت خود را بر آن بنا نهاده‌اند. در این رابطه در تاریخ ۲۰۰۳ / ۳ / ۱۳ وزیر مهاجرت استرالیا آقای «فلیپ روداک» در مصاحبه با روزنامه استرلین - مایلناشال - رویو اعلام کرد که: توافق نامهای با نماینده دولت جمهوری اسلامی ایران در استرالیا امضا نموده که بر اساس آن ۲۲۷ نفر پناهنده ایرانی ساکن در کمپ‌های آن کشور به ایران بازگردانده شوند. این هموطنان طی ۲ تا چهار سال در شرایطی غیرانسانی و کاملاً ایزوله در کمپ‌های بسته با رفتار غیر مسئولانه کارکنان اداره پناهندگی استرالیا بسر می‌برند. در ادامه توافق حاصل شده فرم‌هایی در بین این پناهندگان توزیع شده است که هر پناهنده با دریافت دو هزار دلار استرالیا و امضا این فرم رضایت خود را اعلام

می‌توان به موضع‌گیری حزب دموکرات بعد از خاتمه جنگ اشاره کرد. آنان در بیانیه پلنوم کمیته مرکزی اوضاع منطقه و تحولات عراق که اخیراً در کار تجدید چاپ شده است، چنین نوشته‌اند:

«در مورد آنچه به کردستان مربوط می‌گردد، مباحثات می‌کنیم که کردهای عراق و نیروهای سیاسی آن‌ها توانسته‌اند در ظرف ۱۲ سال گذشته نمونه موفق و مثبتی از اداره خود به جهانیان ارائه دهند و در پروسه تغییر وضع در عراق نیز نقش چشم‌گیری ایفا نمایند».

این که کردستان عراق نمونه موفق و مثبتی را در ۱۲ سال گذشته ارائه داده خود جای بحث فراوانی است. اما سطر آخر پاراگراف خود بوضوح مهر تاییدی است بر سیاست احزاب کردی عراق در قبال جنگ و حضورشان همچون بخشی از نیروهای آمریکایی در عملیات جنگی، و ایسا این بحث مشخص و عمیقی را نمی‌طلبد؟ آیا این خود دلیلی نیست بر حضور پارامترهای دیگری در جنبش کردستان که عمیقاً ضد دموکراتیک و ناظر بر دعوت بیشتر نیروهای آمریکا در منطقه هستند؟ آیا این کوییدن هر چه بیشتر بر طبل جنگ‌طلبی در منطقه نیست؟ جهان بر ضد جنگ ایستاد، اما احزاب کردی چه در خفا و چه آشکارا آن را تایید کردند. باید به این مسئله چگونگی پاسخ گفت.

دوستان! اشتباهات ما در گذشته در قبال جنبش کردستان، اکنون به معنای آن نیست که ما تنها از طریق یک جهت‌گیری عمومی می‌توانیم به ایفای نقش خود بپردازیم. چپ یک جنبش نقاد است که تمایلات انسان‌گراانه در آن بیشتر از هر جنبش سیاسی دیگری است. و اکنون جنبش کردستان بعد از یک عمر ناتوانی از ایجاد تغییر به نفع خود در سطح منطقه، به دامان سیاست‌های جنگ‌طلبانه و امپریالیستی لغزیده است.

بعد از چهار سال سر نوشت ۲۲۷ نفر پناهنده ایرانی

در استرالیا چه خواهد شد

در تاریخ ۲۰۰۳ / ۳ / ۱۳ وزیر مهاجرت استرالیا آقای «فلیپ روداک» در مصاحبه با روزنامه استرلین - مایلناشال - رویو اعلام کرد که: توافق نامهای با نماینده دولت جمهوری اسلامی ایران در استرالیا امضا نموده که بر اساس آن ۲۲۷ نفر پناهنده ایرانی ساکن در کمپ‌های آن کشور به ایران بازگردانده شوند. این هموطنان طی ۲ تا چهار سال در شرایطی غیرانسانی و کاملاً ایزوله در کمپ‌های بسته با رفتار غیر مسئولانه کارکنان اداره پناهندگی استرالیا بسر می‌برند. در ادامه توافق حاصل شده فرم‌هایی در بین این پناهندگان توزیع شده است که هر پناهنده با دریافت دو هزار دلار استرالیا و امضا این فرم رضایت خود را اعلام

نماید در غیر این صورت بعد از ۲۸ روز به کشور مبدا فرستاده خواهد شد. در همین روزنامه در ذیل مصاحبه آقای «روداک» اعلام نظر سفارت جمهوری اسلامی در شهر «کمبرا» آمده است که گویا سفارت جمهوری اسلامی مخالف بازگرداندن دسته‌جمعی پناهندگان ایرانی می‌باشد. ایشان از یک طرف توافق مسی نمایند و از طرفی دیگر از رسانه‌ها و این خبر، حزب سوسیالیست استرالیا، حزب سبزه‌های استرالیا و F.A.C. (رفیوچی - اکشن - کلاکتیو) اعلام کرده‌اند برای ۱۵ می در مقابل پارلمان ملبورن اجتناب اعتراضی در حمایت از پناهندگان ایرانی خواهد داشت.

تشکیل جبهه متحد بلوچستان در ایران

حداقل اصول مشترک است تا از حداکثر توان در جهت احقاق حقوق ملی بهره گیرد».

«جبهه متحد بلوچستان بزودی آمادگی خود را در جهت گفتگو و بررسی راه‌های تشکیل یک ائتلاف بزرگ ملی بین همه سازمان‌ها، احزاب، گروه‌ها و شخصیت‌های سیاسی ایرانی برای از بین بردن استبداد و دیکتاتوری رژیم جمهوری اسلامی اعلام خواهد کرد».

قول‌ها: از سیاست روشنگری) کمیسیون خلق‌های سازمان فدائیان خلق ایران تشکیل این جبهه با اهداف فوق را به سود جنبش مردم محروم بلوچستان و مبارزه آزادی‌خواهانه مردم ایران ارزیابی کرده و برای این جبهه در تحقق اهداف اعلام شده فوق آرزوی موفقیت می‌کند.

ماشاءالله سلیمی
مسئول کمیسیون خلق‌های ایران سازمان فدائیان خلق ایران (اکثریت)

در اواخر ماه آپریل اساس خبر تشکیل جبهه متحد بلوچستان ایران توسط اطلاعیه این جبهه اعلام گشت. بر اساس مرامنامه جبهه اولین هدف آن عبارت از «تلاش در جهت احقاق حقوق حقه مردم بلوچ و بلوچستان در ایرانی آزاد و دموکراتیک و غیرمتمرکز که در آن حکومت واقعی مردم بر مردم و حقوق ملیتهای ایرانی با ایجاد یک نظام غیرمتمرکز در شکل فدرال، خودمختار و یا خودگردان تضمین گردد».

جبهه متحد بلوچستان، بدرستی با درک ضرورت پیوند مبارزه برای احقاق حقوق ملی مردم بلوچ با مبارزه سراسری مردم ایران برای استقرار دموکراسی در ایران، ائتلاف نیروهای سیاسی با گرایشات گوناگون را لازم دانسته و تاکید کرده است: «جبهه متحد بلوچستان یک ائتلاف اصولی با هدف ایجاد همکاری و توافق با همه نیروهای مترقی ایرانی صرف نظر از باورهای فلسفی و ایدئولوژیکی و بر اساس

منازعات حاد سیاسی و اجتماعی بازتاب تضادهای بنیادین در ساختار کشور است

دکتر حسین عظیمی

بر اساس آخرین آمار (سال ۷۸) جمعیت ایران بالغ بر ۶۳ میلیون نفر است. ۶۵ درصد این جمعیت در شهرها و حدود ۳۵ درصد در روستاها زندگی می‌کنند. متوسط تعداد اعضای هر خانوار ۴/۶ نفر است. هم‌اکنون رشد جمعیت ۱/۶۶ درصد اعلام شده که به اعتقاد جمعیت‌شناسان دانشگاهی این نرخ رشد کم برآورده شده است؛ اما به هر روی از نظر آنان رشد جمعیت کشور از ۲ درصد فراتر نیست. برای به دست آوردن تصویری دقیق‌تر از وضعیت کنونی اقتصاد کشور، نگاه به ویژگی‌های جمعیت‌شناختی و شاخص‌های اقتصادی ضروری به نظر می‌رسد.

نیروی فعال

بر مبنای جمعیت ۶۳ میلیونی کشور، جمعیت فعال برای حضور در بازار کار حدود ۱۸ میلیون نفر است. ابتدا لازم است که مقصود از جمعیت فعال از دیدگاه اقتصادی و جمعیت‌شناسی را بدانیم. جمعیت فعال بخشی از جمعیت هر کشوری است که دارای دو ویژگی خاص باشد:

نخست، اعضای آن در سن کار قرار داشته باشند (برای مثال بین ۱۵ تا ۶۰ سالگی)؛ دوم، نیروی کار خود را به بازار ارائه کند: به عبارت دیگر هم قدرت و توان و هم تمایل به انجام کار به مفهوم و با انگیزه اقتصادی را داشته باشد. بر این اساس سربازان، دانش‌آموزان دبیرستانی و دانشجویان گرچه فعال هستند و در سن کار قرار دارند، اما چون کار خود را به بازار عرضه نمی‌کنند، در رده جیمیت فعال محسوب نمی‌شوند. وضعیت خانم‌های خانه‌دار نیز چنین است. باوجود آن که این خانم‌ها بسیار کار می‌کنند، لیکن چون ماهیت کارشان، طوری نیست که با انگیزه اقتصادی انجام شود و در ازای کار دستمزد دریافت نمی‌کنند، به عنوان جمعیت فعال اقتصادی شناخته نمی‌شوند.

با توضیح مفهوم نیروی فعال، بنا بر دو مولفه مورد اشاره، باید توجه داشت که نسبت ۱۸ میلیون جمعیت فعال به ۶۳ میلیون نفر جمعیت کشور (۲۷ درصد)، نسبت بسیار پایینی در میان کشورهای جهان است. این نسبت در کشورهای اسلامی نیز به میزان قابل توجهی بالاتر است و شاید از این منظر ما تنها بتوانیم خود را با کشورهای همچون یمن و عراق مقایسه کنیم. نسبت تاحدودی مناسب از جمعیت فعال برای کشور ما دست کم ۳۵ درصد است. به عبارت دیگر جمعیت فعال کشور ما باید بیش از ۲۱ میلیون نفر باشد. دلیل پایین بودن نسبت جمعیت فعال در کشور ما چیست؟ در ادامه این نوشتارها به آن خواهیم پرداخت.

بیکاری

اما به جز پایین بودن نسبت جمعیت فعال، معضل دیگری هم در میان است و آن این که حتی توانستیم برای همین جمعیت به اندازه کافی فرصت شغلی فراهم کنیم. بر اساس برآوردها، کل تعداد شاغلین کشور در پایان سال ۷۸ حدود ۱۵ میلیون نفر است. به این ترتیب ۳ میلیون نفر از نیروی کار فعال در جامعه بیکارند. به عبارت دیگر نرخ بیکاری آشکار در سال ۷۸ حدود ۱۷ درصد است. همچنین باید توجه داشت که نرخ بیکاری در میان جوانان به مراتب بیشتر از این نرخ متوسط و بنا بر برآوردها حدود ۲۰ درصد است. بدین ترتیب باید گفت که متأسفانه قشر جوان ما یا بیکران بسیار عمیق بیکاری مواجه است. این در حالی است که هر ساله حدود ۷۰۰ هزار نیروی تازه و جوان کار به بازار اقتصاد کشور عرضه می‌شود و تقاضای درخور برای جذب آن وجود ندارد. برای مثال بر اساس آمار سازمان برنامه در سال‌های ۱۳۷۷ و ۱۳۷۸ مجموعاً کمتر از ۲۸۰ هزار فرصت شغلی تازه در کشور ایجاد شده است. معنای دیگر این رقم آن است که در این دو سال بیش از یک میلیون جوان به خیل بیکاران پیوسته‌اند.

همچنان که اشاره شد، این موارد به بیکاری‌های آشکار مربوط می‌شوند، حال آن که گستره و حجم بیکاری پنهان در کشور نیز طبیعتاً قابل توجه است. البته نخست باید دانست که اطلاق بیکاری پنهان به کسانی است که کار و تلاش می‌کنند، ولی این کار و تلاش‌شان در مجموع کمک چندانی به افزایش تولید جامعه نمی‌کند. برای روشن‌تر شدن می‌توان مثالی را در نظر گرفت. یک کارگاه تولیدی کت و شلوار تولید می‌کند. حال اگر به هر مدبریت این کارگاه ناچار به استخدام ۵ کارگر دیگر شود، ولی با افزایش کارگران به ۲۵ نفر کامکان همان ۱۰ دست کت و شلوار پیشین را تولید کند، در حقیقت به لحاظ اقتصادی پنج کارگر این کارگاه، نه الزاماً ۵ کارگر تازه در وضعیت بیکاری پنهان به سر می‌برند. موضوع بیکاری پنهان در سطح جامعه نیز چنین است. اگر تولید ملی کنونی کشور را با تولید ۲۵ سال پیش مقایسه کنیم، یعنی زمانی که حدود ۹ میلیون شاغل در کشور وجود داشت، درمی‌یابیم که تولید موجود با کار حداکثر ۱۱ میلیون نیروی شاغل امکان‌پذیر بود. یعنی در حقیقت حدود ۴ تا ۵ میلیون شاغل ما در سطح کلان در وضعیت بیکاری پنهان است. این سخن به این معنی نیز هست که بازدهی نیروی کار در ایران بسیار اندک و کفایت تولید برای نیازها بسیار پایین است.

تحصیل‌کردگان بیکار

اما موضوع قابل توجه سوم، برخورداری شاغلین کشور از تحصیلات دانشگاهی است. از

۱۵ میلیون شاغل مورد بحث، ۱/۶ میلیون نفر (۱۱ درصد) دارای مدرک دانشگاهی هستند. این نسبت برای هر نیروی کاری در جهان، حتی در مقایسه با کشورهای که به لحاظ توسعه به مراتب از ما پیشرفته‌ترند، قابل توجه است. البته بحث در کفایت این تحصیل، موضوعی دیگر است و مجال دیگری می‌خواهد؛ آنچه مهم است این است که چنین وضعیتی، مقدمه بروز پدیده‌های تازه «بیکاری تحصیل‌کردگان» در کشور است. بر اساس ارزیابی‌ها از این پس به طور متوسط سالانه ۲۰۰ تا ۲۵۰ هزار فارغ‌التحصیل دانشگاهی خواهیم داشت که به نظر نمی‌رسد توان جذب بیش از ۷۰ هزار از آن‌ها در شغل‌های مولد را داشته باشد. بدیهی است که این تحصیل‌کردگان، به حوق خود آشنا هستند و بالطبع چالش‌های خود را به صحنه اجتماعی خواهند آورد.

افزون بر حدود ۱/۷ میلیون دانشجوی کنونی، ۱۹/۵ میلیون دانش‌آموز نیز به تحصیل مشغولند و پیش از ۱/۵ میلیون معلم و استاد پیشبرد امر آموزش را برعهده دارند. به این ترتیب حدود ۲۳ میلیون نفر از جمعیت کشور درگیر امر آموزش هستند. نسبت دانشجویان دختر به پسر، که هم‌اکنون تقریباً با یک دیگر برابر است، موضوع درخور توجه دیگر در بحث آموزش است. از یک سو پوشش آموزش نسبتاً کامل شده و از سوی دیگر جامعه در انتظار حضور نسلی جدید از مادران باسواد و تحصیل‌کرده است. مجموعه این بحث حاکی از حساسیت مقوله آموزش در کشور است.

توزیع درآمد

اگر بر سه مبحث پایین بودن نسبت نیروی فعال، بالا بودن درصد بیکاری و سواد بالا در جامعه موضوع الگوی توزیع درآمد را بیفزاییم می‌توانیم از این بحث نتیجه‌گیری کنیم.

متأسفانه اطلاعات مربوط به توزیع درآمد در ایران بسیار محدود است. در مورد درآمدها اساساً اطلاعی در دست نیست و در موضوع توزیع نیز این اطلاعات اندک است. اطلاعات نسبتاً قابل اطمینانی که در اختیار داریم بیشتر مربوط به قلمرو مصرف است. همین آمارهای اندک بیانگر بی‌عدالتی بسیار در کشورمان به لحاظ توزیع درآمدی است. برای مثال می‌دانیم که مصرف ۱۰ درصد ثروتمندترین بخش جامعه به طور متوسط ۲۰ برابر ۱۰ درصد فقیرترین افراد جامعه است. مقصود، مصرف تمامی امکانات در جامعه است و طبیعی است وقتی صحبت از مصرف ۲۰ برابر چنین امکاناتی به میان می‌آید، نشانگر برخورداری ۱۰ درصد ثروتمند از درآمدهای بسیار بالاست. از سوی دیگر طبعاً در میان ۱۰ درصد جمعیت فقیر اساساً پس‌اندازی وجود ندارد و در میان گروه‌های غنی است که پس‌انداز صورت می‌گیرد. بر اساس نامرگ‌های اقتصادی، حدود ۲۳ درصد کل تولید جامعه پس‌انداز می‌شود. اگر آنچنان‌که این نامرگ‌ها نشان می‌دهند، تولید ناخالص داخلی تا پایان سال ۷۸ بالغ بر ۲۱۶۰۰۰ میلیارد ریال باشد، بنابراین حدود ۹۰ هزار میلیارد پس‌انداز در جامعه وجود دارد. این پس‌انداز به طور عمده در اختیار ۱۰ درصد برخورداری از بالاترین درآمدها یعنی ۱/۳ میلیون خانوار است.

به عنوان جمع‌بندی آنچه تاکنون بدان‌ها توجه کرده‌ایم می‌توان گفت که جامعه ایران، دارای رشد جمعیتی نسبتاً قابل توجه با جمعیتی عمدتاً شهرنشین، باسواد و لذا آگاه است. جامعه از یک توزیع درآمد و ثروت بسیار نامتعادل در رنج است، ضمن آن که کشور در بحران رکود اقتصادی به سر می‌برد، با بیکاری آشکار و پنهان قابل ملاحظه‌ای روبروست و بازدهی نیروی کار در آن فوق‌العاده اندک است. روی دیگر این سکه آن است که ما با جامعه‌ای سر و کار داریم که ضمن گرایش شدید به زندگی مدرن، بنا بر خصلت‌های توسعه شهرنشینی و باسواد، از منظر اقتصادی دچار مسائل اساسی در تحقق و اداره این زندگی مدرن است.

طبقه متوسط فرهنگی

نکته مهم در پس از آمار این است که مجموعه چنین شرایطی، به ویژه در ۲۰ سال گذشته - سبب پدید آمدن طبقه جدیدی با عنوان «طبقه متوسط فرهنگی» شده است. مقصود از طبقه، گروهی از مردم یک اجتماع است که در برابر حوادث و رویدادها رفتارهای نسبتاً هماهنگ و مشابهی از خود بروز می‌دهند. وقتی صفت «متوسط» را در باره این طبقه نوظهور به کار می‌بریم نیز منظور

طبقه‌های است که از دو ویژگی تخصص و شهرنشینی برخوردار است؛ گرچه ممکن است فقیر نیز باشد. بنابراین آن را نباید با طبقه‌های که از لحاظ درآمدی در سطح متوسط قرار دارد اشتباه گرفت. به کاربردن صفت فرهنگی هم از این روست که پدیداری این طبقه نشأت گرفته و برخاسته از مناسبات تولید اقتصادی کشور نیست، بلکه نتیجه گرایش‌های فرهنگی و ایدئولوژیک جامعه است. با توجه به اهمیت موضوع و با توجه به این که بدون درک و فهم پدیداری این طبقه و کارکردهای آن، تجزیه و تحلیل اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی کشورمان میسر نخواهد بود، با تفصیل بیشتری به آن می‌پردازیم. به ویژه که چنین طبقه‌ای در هر جای جهان به وجود آمده جامعه مفروض خود را دستخوش تغییرات بنیادی کرده است. هم‌اکنون این طبقه در ایران نهادینه شده و به یقین بازوی تغییرات اساسی در کشورمان خواهد شد.

اساساً طبقه متوسط در سراسر جهان در فرآیند توسعه شکل گرفته است و همراه با به‌وجود آمدن آن ثبات خاصی نیز در جوامع پدید آمده است. جوامع به مباحث مربوط به آرایش طبقات در جامعه سرمایه‌داری در قرن نوزدهم به ویژه توجه به تحلیل‌های مارکس بیانگر آن است که به اعتقاد این اندیشمندان، جامعه سرمایه‌داری اساساً از دو طبقه سرمایه‌دار و کارگر تشکیل شده است و همین موضوع یعنی نادیده گرفتن وجود طبقه متوسط و کارکردهای آن چه‌بسا مهمترین اشتباه مارکس به شمار می‌رود. به اعتقاد او جامعه سرمایه‌داری نهایتاً به صورت جامعه‌ای دو قطبی درمی‌آید، این دو طبقه، سرمایه‌دارانی اندک‌شمار و انبوهی از کارگران، در تضاد کامل قرار می‌گیرند: تضادی که انقلاب پروولتری تنها راه حل آن است. همچنان که می‌دانیم این تئوری در عمل و در مابین خود دچار مساله بود و نظام‌هایی که بر اساس این سامان گرفت، فروپاشید. فرایند واقعی حرکت جامعه سرمایه‌داری این بود که همراه با پیچیدگی تولید، نیاز به متخصص پدیدار شد. همراه با بروز این گسترش شهرها و شهرنشینی بود. در حقیقت مجموعه‌ای از مناسبات حول و وابسته به تولید شکل گرفت. هر قدر تولید پیچیده‌تر می‌شد، نیاز به نیروی تخصص، سواد و شهرنشینی نیز افزون‌تر می‌گشت. گسترش و فراگیر شدن سریع نظام آموزش و پرورش حرفه‌ای و دانشگاه از همین رو بود. به این ترتیب شکل‌گیری و گسترش طبقه متوسط فرهنگی در کشورهای سرمایه‌داری، مشتمل بر متخصصان، معلمان، استادان و مریبان فرایندی تدریجی و ملازم با تحول در بخش تولید بود. لذا وضعیت به گونه‌ای شد که بخش عمده‌ای از جامعه را اعضای این طبقه تشکیل می‌دادند.

جامعه به چنین طبقه‌ای نیاز داشت و بنابراین حداقل معیشت اعضای آن را تامین می‌کرد. در حقیقت نه تنها معیشت چنین عضوی از طبقه متوسط فرهنگی تامین می‌شد، بلکه او حتی امکان پس‌انداز و سرمایه‌گذاری محدود به صورت مشارکت را نیز می‌یافت. سیر رویدادها بیانگر آن است که نه تنها از تعداد اعضای این طبقه نخواست کاسته نشد، بلکه به تدریج این طبقه توانست عناصری از طبقه کارگر را نیز جذب کند و آن طبقه را تحلیل ببرد، به همین دلیل امروزه در جوامع سرمایه‌داری به ندرت می‌توان با کارگر به مفهوم قدیمی آن یعنی کسی که نه تخصص نه سرمایه دارد، مواجه شد. به تدریج این طبقه با برخورداری از سواد، با اتکا به نظام مسوکراسی و از طریق ساختار سیاسی ارزش‌های خود را به جامعه تحمیل کرد. برای مثال پدید آمدن مفاهیمی همچون «جامعه رفاه»، «نظام تامین اجتماعی»، «برقراری نظام تصاعدی اخذ مالیات» و... اساساً نتیجه کارکرد این طبقه است.

اما در ایران ما شاهد روندی این چنین در شکل‌گیری طبقه متوسط فرهنگی نبوده‌ایم. در حقیقت طی ۲۰ سال گذشته در کشورمان هیچ‌گونه تحولی که زمینه‌ساز شکل‌گیری این طبقه باشد در بخش تولید روی نداده است. به بیان دیگر کیفیت و کمیت تولید وجود این تعداد متخصص را توجه و الزامی نمی‌کند. می‌توان به یک معنی گفت که اقتصادی با تولید سرانه حدود ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ دلار (با نرخ موجود برابری قدرت خرید) اساساً نیاز به ۱/۷ میلیون دانشجو، ۲۲ میلیون دانش‌آموز، معلم و سایر کارکنان بخش آموزش ندارد. به هر تقدیر و به هر ترتیب، فارغ از فرایند

تولید آموزش را به شدت گسترش داده و آن را نهادینه کرده‌ایم و به این ترتیب نسلی از انسان‌های باسواد را پرورش داده‌ایم. توجه به مقوله عدالت اجتماعی نیز روندی مشابه را پیموده است. برای مثال گسترش شهرنشینی، در کشورمان مبتنی بر نیازهای تولیدی صورت نگرفته است، بلکه بر این اساس که مردم باید از خدمات رفاهی برخوردار شوند، کوشیده‌ایم امکانات فراوانی را صرف شهرها کنیم. تامین مسکن در شهرها یکی از این نمونه‌هاست و برای مثال گشته می‌شود که اندازه جغرافیایی شهر کرمان در سال‌های پس از انقلاب هفت برابر شده است. لذا گسترش شهرنشینی نیز به نوبه خود، بیش از پیش به ظهور طبقه متوسط شهری کمک کرده است.

طبقه متوسط فرهنگی، همچنان که خود یک طبقه خاص است، لاجرم از یک الگوی خاص مصرف، الگوی خاص گذران اوقات فراغت و نیز برنامه‌ریزی برای زندگی برخوردار است. تاثیر حضور این طبقه در تمام عرصه‌های حیات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی قابل ملاحظه است.

برای مثال پدیده کنترل جمعیت که خوشبختانه تا حدودی در کشورمان با آن مواجهیم نه ناشی از سیاست‌های دولت بلکه از جمله جلوه‌های رفتاری همین طبقه متوسط فرهنگی است. همچنین این طبقه باسواد طبعاً در پی به رسمیت شناساندن هویت خویش است و از همین رو در رفتارهای سیاسی، به سادگی پذیرای انواع آشکار و صریح حکومت‌های مطلقه نیست.

از سوی دیگر چون این طبقه بر اساس مقتضیات مناسبات اقتصادی کشورمان پدید نیامده و اساساً اقتصاد کشورمان توانایی تامین نیازهای مادی آن را ندارد، بنابراین پوسته در تضاد باین مناسبات قرار می‌گیرد. تضادی که به هیچ روی به سادگی قابل حل نیست. حجم چنین طبقه‌ای نیاز به درآمد سرانه سالانه‌ای حدود ۷ تا ۸ هزار دلار دارد و می‌دانیم تحقق چنین درآمدی برای کشور ما تا چه حد دشوار است.

از ویژگی‌های این طبقه اجتماعی آن است که از نیازهایی که بقای طبقه را تضمین می‌کند، دست نخواهد شست و از هر راه و با توسل به هر نوع فشاری می‌کوشد که خواست‌های خود را تامین کند. همین فشارها به یقین تحولاتی گریزناپذیر را در ساختارهای نهادینه شده ایران به وجود خواهد آورد.

نکته درخور توجه دیگری نیز در این میان وجود دارد. طبقه متوسط فرهنگی کشورمان به لحاظ اقتصادی طبقه‌ای عمدتاً فقیر است. لیکن اعضای این طبقه به دلیل برخورداری از سواد و دانش به وجود شکاف دهشتاک طبقاتی در کشور واقف هستند، وضعیت خود را نتیجه تقدیر یا مشیت، نمی‌دانند، به روشنی به ماهیت و علت نابرابری در جامعه واقفند و خواستار از بین رفتن این شکاف هستند. برای مثال بحث در موضوعاتی همچون درآمد‌های طبقات بالای جامعه که عمدتاً ناشی از رانت‌های مختلف است. پدیده‌ای رایج در میان اعضای این طبقه است. و مجموعه بحث‌ها در مواردی چنین، که توجیهی برای آن نیست، به چالش‌ها و بروز تشنج‌های اجتماع دامن می‌زند. در هر حال آنچه مطرح شد تصویر اجتماعی موجود جامعه است که در مقابل تصویر اقتصادی کشور قرار می‌گیرد. اما تصویر اقتصادی کشور چگونه است؟

ساختار تولید

در این زمینه نیز در ادامه توضیح مختصری ارائه می‌کنیم و در این توضیح در ابتدا به ساختار تولیدی کشور می‌پردازیم.

به لحاظ ساختار تولید، بخش کشاورزی حدود ۲۲ درصد، ساختمان ۴ درصد، آب و برق ۲ درصد و خدمات ۴۸ درصد تولید کشور را تامین می‌کنند. بر تمامی این ساختار، بافت سنتی تولید غالب است. برای مثال در بخش صنعت و معدن کشور حدود ۲/۵ میلیون نفر به کار مشغولند. از این تعداد، حدود یک ملیون نفر تنها در زمینه قالی و صنایع دستی و ۱/۵ میلیون نفر در صنایع کارگاهی و کارخانه‌ای اشتغال دارند. اگر به بازدهی این دو بخش، به ویژه با در نظر گرفتن تعداد شاغلان آن، توجه کنیم، حاکمیت مناسبات سنتی تولید بر آن‌ها آشکار می‌شود. بر اساس برآوردها، این ۲/۵ میلیون نفر در مجموع ۲۵ میلیارد دلار ارزش افزوده تولید می‌کنند. از این مبلغ، تنها یک میلیارد

حاصل قالی و سایر صنایع دستی است و ۲۴ میلیارد دیگر حاصل صنایع دیگر است. به بیان دیگر حاصل کار یک میلیون نفر که از بام تا شام به کار بافت قالی و تولید صنایع دستی مشغولند فقط یک میلیارد دلار ارزش افزوده است. مقایسه این بازدهی با معیارهای جهانی نشان‌دهنده آن است که ۱۰۰۰ ساعت کار صنعتگران به صنایع سنتی ایران معادل یک یا دو ساعت کار صنعتی در کشورهای پیشرفته است.

مقایسه‌ها و برآوردها در بخش کشاورزی نیز بیانگر آن است که بازدهی این بخش حداقل باید سه برابر بازدهی کنونی باشد. اینجا نیز ساختار سنتی کشاورزی مانع دستیابی به چنین بازدهی است.

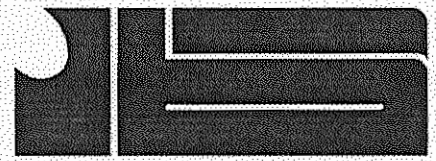
در کنار این ساختار سنتی تولید، در ایران با ساختار مدرن اجتماعی مواجهیم. وجود این دو ساختار متضاد، طبیعتاً جامعه را دچار ناهمسازی و ناهماهنگی می‌کند و گستر فقر، بروز ناآرامی و تشنج‌های اجتماعی را در پی دارد. برخی بر این گمانند که معضلات اقتصادی کنونی جامعه، ناشی از منازعات و صف‌بندی‌های سیاسی است، حال آن که عامل اصلی این منازعات در بطن جامعه و همین تضاد بر بستر شرایطی که در ابتدای بحث به آن اشاره شد، نهفته است. به همین دلیل نیز به طور قطع و یقین می‌توان گفت که منازعات سیاسی موجود به هر روی به سادگی حل و فصل نخواهد شد.

از جنبه‌های دیگر نیز این تضاد قابل تامین است. می‌دانیم که در سال ۷۸ درآمد کشور از محل صادرات نفت ۱۲ میلیارد دلار و صادرات غیرنفتی حدود ۴ میلیارد دلار بود. به صورت دیگری نیز می‌توان به این مسئله نگاه کرد. صدور نفت چیزی جز صدور نفت در فهرست صادرات تولیدی جای نمی‌گیرد. بنابراین صادرات تولیدی کشور همان رقم ۴ میلیارد دلار است. در مقابل، کشور ۱۴ میلیون دلار واردات داشته است. اگر از این منظر به مساله بنگریم درمی‌یابیم که کشور در سال ۱۳۷۸ با ۱۰ میلیارد دلار موازنه منفی و کمبود مواجه بوده است. از یک سو اقتصاد سنتی امکان صادرات را نمی‌دهد و از سوی دیگر گرایش به زندگی مدرن ما را وادار به واردات می‌کند. هر دولتی نیز واردات‌های جزو ثروت ملی و اختصاص آن به واردات ندارد؛ همچون وضعیت خانواده‌های که به لحاظ اقتصادی و به هر دلیل نمی‌توانند به میزان کافی تولید کنند و در عین حال خواست‌های مصرفی ویژه‌ای دارد که چشم‌پوشی از آن‌ها برای میسر نیست. به ناچار هر چندگاه یک بار به آنچه در خانه دارد نگاه می‌کند تا چیزی برای فروختن بیابد به یقین چنین شیوه‌ای گام‌برداشتن به سوی بحران است. برای چنین خانواده‌ای در آینده بیشتر متصور نیست؛ یا رفتن به سوی تولید و یا ورشکستگی.

در بحث عدم تعادل تراز تجاری نکته بسیار مهم اما نادیده دیگری وجود دارد. عدم توازن در تراز تجاری، خود یکی از منشاءهای اصلی بیکاری در کشور است. نکته‌ای که اقتصادی به صادرات کالا و خدمات می‌پردازد، در حقیقت شغلی هم‌تراز آن تولید در داخل کشور به وجود می‌آید؛ هر چند که هدف تولید آن کالا صرف در خارج باشد. در مقابل به هنگام واردات، اشتغالی معادل کالای وارداتی، در کشور دیگر ایجاد می‌شود. با این مقدمه می‌توان شرایط ایران را از این دیدگاه نیز مورد بررسی قرارداد. گفتیم که میزان واردات کشور حدود ۱۰ میلیارد دلار از صادرات آن بیشتر است. حاصل کار چیست؟ در حقیقت ما معادل ۱۰ میلیارد دلار واردات برای اقتصادهای دیگر شغل ایجاد می‌کنیم. به بیان دیگر اگر این ۱۰ میلیارد دلار واردات نبود و ما خود تولیدکننده بودیم، معادل این رقم، یا دست‌کم با لحاظ کردن سود صادرات و تولید رقمی حدود ۷ میلیارد دلار، شغل در کشورمان ایجاد می‌شد. چنانچه برای هر شغل به طور متوسط درآمد ماهیانه‌ای معادل ۲۰۰ هزار تومان در نظر بگیریم با هفت میلیارد دلار حدود ۲/۳ میلیون فرصت اشتغال در کشور پدید می‌آید. باز به بیان دیگر بر اثر عدم تراز کشور سالانه حدود ۲ تا ۲/۵ میلیون شغل که باید در ایران ایجاد می‌شد را از دست می‌دهیم. کل بیکاری آشکار کشور حدود سه میلیون نفر است. بنابراین اگر می‌توانستیم این عدم توازن پرداخت‌ها را به نحوی حل کنیم - که البته کار ساده‌ای نیست - معضل بیکاری در کشور حل می‌شد.

توجه به مفهوم تراز تجارت بین‌المللی اساساً وارد فرهنگ اقتصادی ما نشده است. حتی در الگوهای مصرف خانوار نیز نشانی از آن دیده نمی‌شود. همه می‌خواهیم کالای خارجی بخریم، حق هم داریم، چون این کالاها کیفیت بهتری هم دارند. لیکن نادیده می‌گیریم که در کنار کیفیت بهتر یک همتای شغلی نیز وجود دارد. و شغل‌ها با خرید بیشتر از خارج از دست می‌رود.

مجموعه تمامی این بحث نشان‌دهند وجود تضادهای نهادینه و بنیادین در ساختار اقتصادی کشور است. همچنانکه گفته شد، همین تضادهاست که بازتاب خود را در منازعات حاد سیاسی و اجتماعی نیز می‌یابد. در شرایط کنونی، چشم‌انداز واقع‌بینانه این است که این تضادها تداوم می‌یابند.



چهارشنبه ۷ خرداد ۱۳۸۲ - ۲۹ بهمن ۱۳۸۱ شماره سوم - شماره ۳۰۳
KAR - No. 303 Wednesday 29. Mai. 2003
G 21170 D

آدرس کار در اینترنت:
آدرس پست الکترونیکی:

http://www.fadal.org
kar-aksaryat@gmx.de

تک فروشی:
بهای اشتراک:

شش ماهه ۳ یورو:
یک ساله ۶ یورو

شماره پستی:
شماره حساب:

I.G.e.v
۲۲ ۴۴ ۲۰ ۳۲
۳۷ ۰۵ ۰۱ ۹۸
Stadtparkasse Köln

I.G.e.v
۲۲ ۴۴ ۲۰ ۳۲
۳۷ ۰۵ ۰۱ ۹۸
Stadtparkasse Köln

I.G.e.v
۲۲ ۴۴ ۲۰ ۳۲
۳۷ ۰۵ ۰۱ ۹۸
Stadtparkasse Köln

شماره فاکس: 0049 - 221 - 331 82 90

شماره پیام‌گیر: 0049 - 221 - 9322136

فرم درخواست اشتراک

اشتراک جدید □ تمدید اشتراک □ شماره اشتراک:
مدت اشتراک: شش ماهه □ یک ساله □ تاریخ:

نام:
نشانی:
فرم را همراه با بهای اشتراک (حواله بانکی یا تمبر) به آدرس پست کنید!

قتل عام در برابر چشم جهانیان



استان انوری در شمال شرقی کنکو را قوم‌گشی گسترده‌ای تهدید می‌کند. کودکان - سربازانی که به گروه‌های قومی حمله و لندو تعلق دارند علیه یکدیگر می‌جنگند و غیرنظامیان را کشتار می‌کنند و رودها و اوکاندایان حمایت‌کاران را مسلح می‌کنند و همه این اقدامات را سربازان بیراهن آبی سازمان ملل بدون آن که اقدامی کنند، نظاره‌گرند



اولویت‌های این مجتمع عظیم ثروت است. سه شرکت بزرگ آمریکایی به ترتیب خدماتی - نفتی - تولیدی حدود ۵۵۰ میلیارد دلار سرمایه و در همین حدود درآمد دارند و نزدیک به ۱/۸ میلیون نفر را به استخدام در آورده‌اند. قدرت این نوع شرکت‌ها، صرفاً در زمین‌های مالی - تولیدی نیست، بلکه در زمینه سیاسی و تصمیم‌گیری نیز هست. در میان شرکت‌های آمریکایی، صنایع نظامی - تسلیحاتی این کشور نقش تعیین‌کننده‌ای در تولید تکنولوژی، ایجاد اشتغال، توان اقتصادی، سیاست خارجی و تعیین اولویت‌های آمریکا دارند. حتی قبل از این که مجتمع نظامی - صنعتی آمریکا به سطح قدرت فعلی برسد - اشاره کرده است که «نفوذ کلی این مجتمع اقتصادی، سیاسی و حتی معنوی در هر شهر، هر پارلمان ایالتی و در هر اتاق دولت فدرال آمریکا احساس می‌شود». آیزنهاور نخستین کسی بود که لفظ «مجتمع نظامی -

چندانی به «راه و روش آمریکایی» ندارند که نسبت به آن حسادت ورزند. اروپایی‌ها معتقدند که آمریکا باید به دنبال روش‌های غیرنظامی برای اعمال قدرت عظیم خود باشد و از ثروت خود برای «بسط اومانیزم» و توجه به نیازهای اساسی انسان‌ها در جهان بهره‌برداری کند. اما واقعیت این است که این نوع پیشنهادها با منطق سیستم اقتصادی آمریکا سازگار نیست. اروپا، کانادا، اعراب و ایران، انتظاراتی از آمریکا دارند که با خیر مایه این کشور دوپست ساله، تناقض فلسفی دارد. دموکراسی آمریکایی، کارکرد روشنی داشته است، زیرا ثروت و امکانات عظیم این کشور، عامه مردم آن را ارضای کرده است در حالی که قدرت در این کشور به شدت انحصاری است. دموکراسی اروپایی عمیقاً اجتماعی است و قدرت در اروپا در مقام مقایسه با آمریکا، از توزیع بیشتری برخوردار است. آمریکا کشور شرکت‌های عظیم مالی، صنعتی و خدماتی است و دولت در این کشور، تنظیم‌کننده منافع و

اروپایی‌ها با افکار عمومی مبتنی بر «دولت رفاه» و «توزیع ثروت» خوشگرفته‌اند و پارلمان‌های اروپایی مانع سرمایه‌گذاری در صنایع تسلیحاتی هستند، مجتمع عظیم نظامی - تسلیحاتی آمریکا محرکه کانونی در ابداعات تکنولوژیک با کاربرد بازرگانی بوده است. مجموعه اتحادیه اروپا، حدود ۱۳۰ میلیارد دلار بودجه نظامی در اختیار دارد و در حال حاضر، اختلافات قابل توجهی اعضای این اتحادیه را در نحوه بهره‌برداری از آن فرا گرفته است. این در حالی است که آمریکا در سال ۲۰۰۳ بودجه نظامی ۳۴۰ میلیارد دلاری را تصویب نموده، طی سه سال آینده، چنین رقمی را صرف بودجه جاری نظامی، تحقیقات علمی - تسلیحاتی و در سطح جهان می‌کند. یک شکاف نظری میان اروپا و آمریکا این است که آمریکایی‌ها معتقدند حسادت نسبت به قدرت آمریکا، پایه چالش اروپا و دیگر قدرت‌ها با آن‌هاست، در حالی که اروپایی‌ها اظهار می‌کنند که آن‌ها علاقه

با قدری تساهل به دنبال یک جانبه‌گرایی سلسله مراتبی است. به عبارت دیگر، آمریکا میان قدرت نظامی و سیاسی و اقتصادی خود با رقبا و متحدین دیگر به قدری فاصله احساس می‌کند که علاقه‌مند نیست در هر موضوعی و در هر مخالفت‌های آلمان و فرانسه با سیاست خارجی آمریکا نسبت به تحولات خاورمیانه و به ویژه بحران عراق قابل بررسی است. می‌توان گفت افکار عمومی اروپا به شدت با سیاست‌های داخلی و خارجی آمریکا مشکل پیدا کرده است و بسیاری، حضور صد هزار نفر سرباز آمریکایی در این قاره را غیرضروری می‌دانند. هر چند در گذشته، توان سیاسی و نظامی آمریکا، دولت‌ها و مردم غرب را به رهبری مقتدرانه آمریکا در مقابل کمونیزم راضی می‌کرد، اما هم‌اکنون با محدودیت آمریکا، عموماً مشکل پیدا شده است. در این بین، نوعی تقابل میان مراکز قدرت نظامی بین‌المللی فعلی ظهور کرده است: در شرایطی که ژاپن، چین، روسیه و اروپا به طور طبیعی در پی ساختار قدرت چند جانبه محوری در سطح نظام بین‌المللی هستند، آمریکا در پی حاکمیت یک جانبه‌گرایی خود و

مسئله اصلی ژاپن نیز رقابت با چین است تا سد نفوذ روسیه در شمال شرق آسیا. نتیجه حذف شوروی از صحنه روابط بین‌المللی این بوده که متحدین سنتی آمریکا، سیاست‌ها و عملکردها و اشتغال را به چالش کشیده‌اند. پیروز این چالش در گسترش فناوری، فروش اسلحه و بازتولید اقتصادی نزدیک به ۵ هزار میلیارد دلار درآمد کسب کرد. اما از زمانی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ پدیده کمونیزم و شوروی از محدودیت سیاست خارجی آمریکا رخت پرست، بحران نظری نه تنها راهبردهای قدرت این کشور را فرا گرفته، بلکه میان آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر - به ویژه متحدین سنتی آمریکا - شکاف‌های مفهومی در زمینه تعیین اولویت‌ها و منطق برنامه‌ریزی‌های گروهی برای مجموعه غرب فراهم آورده است. از زمانی که موضوع محوری خطر اتحاد جماهیر شوروی و توسعه‌طلبی‌های آن از صحنه سیاست بین‌المللی حذف شد، آمریکا در طراحی‌های بین‌المللی خود با بحران نظری مواجه شده است. نزدیک به دوازده سال است که اروپایی‌ها دیگر نیازی به حفاظت نظامی آمریکا ندارند.

پدیده «کمونیزم و شوروی» نزدیک به نیم قرن، کانون تفکرات و برنامه‌ریزی‌ها و همچنین خیمه مایه نظری سیاست خارجی آمریکا بود. در فرایند مبارزه با کمونیزم و سد نفوذ شوروی نیز، آمریکا از طریق گسترش فناوری، فروش اسلحه و بازتولید اقتصادی نزدیک به ۵ هزار میلیارد دلار درآمد کسب کرد. اما از زمانی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ پدیده کمونیزم و شوروی از محدودیت سیاست خارجی آمریکا رخت پرست، بحران نظری نه تنها راهبردهای قدرت این کشور را فرا گرفته، بلکه میان آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر - به ویژه متحدین سنتی آمریکا - شکاف‌های مفهومی در زمینه تعیین اولویت‌ها و منطق برنامه‌ریزی‌های گروهی برای مجموعه غرب فراهم آورده است. از زمانی که موضوع محوری خطر اتحاد جماهیر شوروی و توسعه‌طلبی‌های آن از صحنه سیاست بین‌المللی حذف شد، آمریکا در طراحی‌های بین‌المللی خود با بحران نظری مواجه شده است. نزدیک به دوازده سال است که اروپایی‌ها دیگر نیازی به حفاظت نظامی آمریکا ندارند.

موضوع سیاست خارجی آمریکا، تنها مورد توجه مردم و دولت‌های خاورمیانه‌ای نیست، بلکه بعد از فروپاشی شوروی و بخصوص پس از وقایع یازدهم سپتامبر، مورد توجه تمامی دولت‌های جهان است. این توجه، دلایل بسیار روشنی دارد: تقاسیم، جهان‌بینی، سیاست‌ها و عملکرد دولت آمریکا بر همه کشورها اثرات قابل توجهی به جای می‌گذارد. تصمیم‌گیری‌های دولت بوش در قبال مسائل تجارت جهانی، عرضه نفت، سازمان‌های بین‌المللی و بودجه نظامی، بعضاً اولویت‌های کشورهای را مشخص کرده، حتی موجب جایجایی در تخصیص منابع و تنظیم برنامه‌ها می‌شود. پایان جنگ سرد، سرآغاز تحولات بسیار پیچیده و تعیین‌کننده فعلی است. تا زمانی که منابع قابل ملاحظه‌ای از آمریکا و شوروی صرف تنظیم روابط دو ابرقدرت می‌شد، کشورهای دیگر به مراتب جایگاه روشن‌تری در اقتصاد ملی و سیاست خارجی خود دارا بودند. برای چهل سال تمام، عامل مفهومی و عملی سازمان‌دهنده روابط بین‌المللی، رقابت نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک دو ابرقدرت بود. در نهایت، این رقابت به نفع آمریکا پایان یافت و واشنگتن در کنار طراحی‌های اقتصادی و نظامی برای سد نفوذ و تسخیر شوروی، پیچیده‌ترین روش‌های روانی را برای تضعیف و تحقیر مسکو و مبانی فکری و عملی آن به کار گرفت. هر چند فروپاشی شوروی دلایل عمده داخلی داشت، ولی توان تبلیغاتی و سیاسی آمریکا مبتنی بر پایه‌های روانشناسانه را نیز نباید

مبنای نظری سیاست خارجی دولت بوش

ویلسون‌پسزم در چکمه

دکتر محمود سریع‌القلم

نادیده گرفت.

پدیده «کمونیزم و شوروی» نزدیک به نیم قرن، کانون تفکرات و برنامه‌ریزی‌ها و همچنین خیمه مایه نظری سیاست خارجی آمریکا بود. در فرایند مبارزه با کمونیزم و سد نفوذ شوروی نیز، آمریکا از طریق گسترش فناوری، فروش اسلحه و بازتولید اقتصادی نزدیک به ۵ هزار میلیارد دلار درآمد کسب کرد. اما از زمانی که در اوایل دهه ۱۹۹۰ پدیده کمونیزم و شوروی از محدودیت سیاست خارجی آمریکا رخت پرست، بحران نظری نه تنها راهبردهای قدرت این کشور را فرا گرفته، بلکه میان آمریکا و بسیاری از کشورهای دیگر - به ویژه متحدین سنتی آمریکا - شکاف‌های مفهومی در زمینه تعیین اولویت‌ها و منطق برنامه‌ریزی‌های گروهی برای مجموعه غرب فراهم آورده است. از زمانی که موضوع محوری خطر اتحاد جماهیر شوروی و توسعه‌طلبی‌های آن از صحنه سیاست بین‌المللی حذف شد، آمریکا در طراحی‌های بین‌المللی خود با بحران نظری مواجه شده است. نزدیک به دوازده سال است که اروپایی‌ها دیگر نیازی به حفاظت نظامی آمریکا ندارند.

پایه‌ها و مبانی سیاسی - فکری، استراتژی و سیاست‌های دست‌اندرکاران و برنامه‌ریزان دولت کنونی ایالات متحده از جمله مسائلی است که وسیعاً مورد بحث محافل آکادمیک و تحلیل‌گران با دیدگاه‌های مختلف قرار گرفته است و در این زمینه نوشته‌ها و کتاب‌های تحلیلی متعددی نیز منتشر شده است. در این شماره نشریه و در این جارجوب دو مطلب برای درج بزرگ‌نمایی تحت عناوین «حفاظت کاران نوین کیستند» از لوموند دیپلماتیک و «مبنای سیاست خارجی دولت بوش، ویلسون‌پسزم در چکمه»، که در زیر می‌خوانید.

حفاظت کاران نوین کیستند

دانیل ورنه (Daniel Vernet) - آلن فراشون (Alain Frachon)

ترجمه: م.م

جرج بوش که کارزار انتخاباتی خود را از موضع راست میانه و بدون لنگرگاه سیاسی مشخص پیش می‌برد معجزان ایدئولوژیک شگفتی آور و انفجاری را بدینسان به تحقق رساند که ولتویترن محافظه‌کار را با آشکرافت بنیادگرایی مسیحی (یعنی دو جهان‌نازکار) و صلوات داد

انسجیلی (Bibel Belt) ندارند هرچند که امروز این جریان یکی از نیروهای بالنده در حزب جمهوریخواه بشمار می‌آید. در واقع محافظه‌کاری نو نه از جنوب بلکه از کرانه‌های خاوری آمریکا می‌آید و کمی هم رنگ کالیفرنیا دارد. الهام‌بخشان آن از قابلیت‌های «روشنفکرانه» برخوردارند. اغلب اهل نیویورک و غالباً پیروی‌اند و فعالیت خود را از چپ آغاز کرده‌اند و برخی از آنها هنوز هم خود را و برخی از آنها هنوز هم خود را دموکرات می‌خوانند. اینان گاه‌گاه ادبی یا سیاسی در دست دارند نه کتاب مقدس و کتبی پشمی مسیحی پوشند نه کت و شلوارهای چهار دکمه‌ای مفلغان تلویزیونی پروتستان جنوب را. محافظه کاران نو در اغلب موارد در باره مسائل اجتماعی و آداب و اخلاق، ایده‌های آزادخواهانه ابراز می‌دارند و هدفشان نه ممنوعیت سقط جنین و تحمیل نیایش مذهبی در مدرسه‌ها بلکه چیز دیگری است.

می‌دانیم که در آغاز سالهای ۱۹۶۰ جان اف کندی شماری از «بهترین و درخشانترین» استادان را بنا به اصطلاح دواید هالبرستام (David Halberstam) از محیط‌های چپ میانه به ویژه از دانشگاه هاروارد به خدمت گرفت. اما جرج بوش با کسانی حکومت می‌کند که از سالهای ۱۹۶۰ به این سو علیه این هم‌رایی میانه‌روانه (یا رنگ و پوی سوسیال دموکراسی چپه در آن زمان) شوریدند. به راستی اینان چه کسانی هستند. گذشته‌شان چیست، استادان فکری‌شان چه کسانی بودند و خاستگاه‌های اندیشه‌اشی محافظه‌کاری نوین از نوع بوش کجاست؟ نخست نباید محافظه کاران نو را با مسیحیان بنیادگرا که در میان اطرافیان جورج بوش یافت می‌شوند یکی گرفت. اینان هیچ ربطی به باززایی بنیادگرایی پروتستان برآمده از ایالت‌های جنوبی آمریکا (یعنی کمربند

شما از جمله بهترین مغزهای این کشورید». این مطلب را جرج دبلیو بوش روز ۲۵ فوریه با لحنی حاکی از ستایش صمیمانه، هنگام سخنرانی در واشنگتن در آمریکانترپرایز انستیتوت A. E. به زبان آورد و در پی آن افزود: آری شما چنان برجسته‌اید «که دولت من نزدیک به بیست تن از شما را به خدمت گرفته است». او در واقع به بزرگداشت جرجه اندیشهورزی (Think Tank) مسی پرداخت که یکی از برج و باروهای پهنه نفوذ محافظه‌کاری نوین آمریکا شمرده می‌شود. بوش به مکتب اندیشه‌های ابراز احترام می‌کرد که مهر خود را بر ریاست جمهوری او زده است و همچنین در باره دین خود به یک جریان روشنفکری که امروز از نفوذی تعیین‌کننده برخوردار است سخن می‌گفت. بدینسان او وجود محافظه کاران نو در گرداگرد خود و نقش او گذارنده به آنها را در گزینش‌های سیاسی‌اش تصدیق کرد.